

یگانه مغازه افغانی
در منطقه واشنگتن بزرگ
که تازه ترین موادخوراکی، میوه های فصل، نان های تازه وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، وگوشت های تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسب تقدیم می کند
6566 Backlick Rd.Springfield. VA
22150
Tel:703-644-0186 Cell:703-499-3313

اُمس

در امریکانهمه
\$1.50

هفته نامه مردم افغانستان

شماره یازدهم / سال سی و یکم / ۲ دلو ۱۴۰۱ / ۲۱ فبروری ۲۰۲۳ / شماره مسلسل ۱۱۰۳

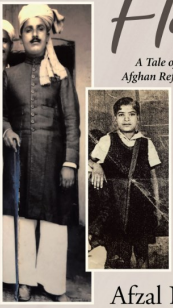
ای کاش که در روی جهان جنگ نمی بود / در کارگه شیشه گران سنگ نمی بود
دنیا همه راحتکده می گشت بشر را / گر فتنه و خودخواهی و نیرنگ نمی بود

شادروان استاد حیدری وجودی

گریز اجباری

ماجرای دو مهاجر افغانستانی

Forced to Flee
A Tale of Two Afghan Refugees



نگارش محمد افضل ناصری
را علاقمندان از امزون به دست آورده می توانند.

Amazon.com
amazon

پایان این گفتار را با پند و اندرز پرمغز نغز دانه دار مانند انار را از مخزن الاسرار حضرت نظامی گنجوی (رح) به جوانان باهمت و پیل تنان عیار و آگاه و دانشمند میهن هدیه می نمایم: ای شده خشنود به یکبارگی

چون خر و گاوی به علف خوارگی / فارغ ازین مرکز خورشید گرد
غافل از این دایره لاجورد / از پی صاحب خبرانست کار
بی خبران را چه غم از روزگار / بر سر کار آئی چرا خفته بی
کار چنان کن که پذیرفته بی / مست چه خسی که کمین کرده اند

کارشناسان نه چنین کرده اند / برنگر این پشته غم پیش بین
در نگر و عاجزی خویش بین / عقل تو پیرست فراموش کار
تا ز تو یاد آورد یادش بیار / گر شرف عقل نبودی ترا
نام که بردی که ستودی ترا / عقل مسیحا ست ازو سر مکش
گر نه خری خر به وحل درمکش / یا به ره عقل برو نور گیر
یا ز درش دامن خود دور گیر / مست مکن عقل ادب ساز را
طعمه گنجشک مکن باز را / می که حلال آمده در هر مقام
دشمنی عقل تو کردش حرام / می که بود کآب تو در جام اوست

عقل شد آن چشمه که جان نام اوست / گر چه می اندوه جهان را برد
آن مخور ای خواجه که آنرا برد / می نمکی دان جگر آمیخته
بر جگر بی نمکان ریخته / گر خیرت باید چیزی مخور
کز همه چیزیت کند بی خیر / بی خیر آن مرد که چیزی چشید
کش قلم بی خردی در کشید / میل کش چشم خیالات شو
کند نه پای خرابات شو / ای چو الف عاشق بالای خویش

الف تو با وحشت سودای خویش / گر الفی مرغ پرافکنده باش
ورنه چوبی حرف سرافکنده باش / چو الف آراسته مجلسی
هیچ نداری چو الف مفلسی / خار نه ای کاوچ گرائی کنی
به که چو گل بی سر و پائی کنی / طفل نه ای پای به بازی مکش
عمر نه ای سر به درازی مکش / روزبه آخر شد و خورشید دور
سایه شودیش چو کم گشت نور / روز شنیدم چو به پایان شود
سایه هر چیز دو چندان شود / سایه پرستی چه کنی همچو باغ
سایه شکن باش چون نور چراغ / گر تونز خود سایه توانی پرید
عیب تو چون سایه شود نا پدید / سایه نشینی نه فن هر کسست
سایه نشین چشمه حیوان بست / ای زبر و زبر سر و پای تو
زیر و زبر تر ز فلک رای تو / صبح بدان می دهدت طشت زر
تا تو ز خود دست بشوئی مگر / چونکه درین طشت شوی جامی شوی
آب ز سر چشمه خورشید جوی

قرصه خورشید که صابون تست شوخن از جامه پر خون تست / از بس آتش که طبیعت فشانند در جگر عمر تو آبی نماند
گر تنت از چرک غرض پاک نیست

زرنه همه سرخ بود باک نیست / گر سخن از پاکی عنصر شود
معه دوزخ ز کجا پر شود / گر چه ترازو شده ای راست کار
راستی دل به ترازو گمار / هر جو و هر حبه که بازوی تو
کم کند از کیل و ترازوی تو / هست یکایک همه برجای خویش
روز پسین جمله بیارند پیش / با تو نمایند نهانیت را
کم دهی و بیش ستانیت را / خود مکن این تیغ ترازو روان
گر نه فزون میده و کم میستان / گل ز کزی خار در آغوش یافت
نیشکر از راستی آن نوش تافت / راستی آنجا که علم برزند
یاری حق دست به هم برزند / از کجی افتی به کم و کاستی
از همه غم رستی اگر راستی / زاتش تنها نه که از گرم و سرد
راستی مرد بود درخ مرد / درخ: جامه زره آهنین و جوشن /

محمدطاها کوشان فریمونت ، کالیفورنیا سخنی چند با جوانان افغانستان

خویشتن نشناخت مسکین آدمی / از فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت / بود اطلس، خویش بردلقی بدوخت
(حضرت مولانای بلخ - رح)
در گذر پنجاه سال در میهن مهین ما، کهن زادگان بیخرد در اهرم چوبین قدرت خود راجاسازی نمودند که آنهمه بیخردی ها تباهی و دود و آتش و خاکستر برای هم میهنان مان به گونه های بازیهای سیاستهای فرسوده و پیتوی، نابودی و بربادی سرمایه های بشری و اقتصادی و زیر بناهای اداری و اجتماعی را بار آوردند .
مشکل نخستین نادانی و ناآگاهی این بیخردان در شناخت دانش خود، توانایی مدیریت و نفوذ در بین مردم و توانایی های انگیزه دادن و برنامه ریختن زیربنایی بود. دومین مشکل همه نوبه دولت رسیده ها چشم و گوش و خرد و اندیشه شان زراندوزی و بدست آوردن جاه و شکوه خود آرای بود و همه شاهدیم که این فرو گذاشت ها و دمدمی مزاجی ها و ابن الوقتی ها و بازرگانی های سیاسی هم خود آنها را به تباهی و بربادی و بدنامی رساند و هم میهن و هم میهنان ما را به چه بلاهای خانمانسوز و مرسد افگن دچار ساختند.

بوی کبر و بوی حرص و بوی آز / از سخن گفتن بیاید چون پیاز
امیدواریم آنهایی که بار بار باریری نموده پیزار راست کرده اند، دست از سر این مردم بردارند، چون آن جوهر و همت خود را از دست داده و نشان دادند که دیگر تاریخ کار کردها و اندیشه ها و برنامه های رو نبایی شان کار آمدی نداشته و ندارد و نخواهد داشت .

کنون به جوانان افغانستانی چندسخنی دارم : حضرت نظامی گنجوی همیشه پند و اندرزهای نغز پرمغز ژرف دارند :
ای گرفتار تعصب مانده بی / دایما در بغض و در حب مانده بی
گر تو لاف از عقل و دانش می زنی / پس چرا دم در تعصب می زنی
نیست آسان تا که جان در تن بود / عهدۀ خلقی که در گردن بود
شما جوانان امید آینه همه هم میهنانید، از تعصب و پراکنده گی و بیخردی و سرزوری سخت پرهیزید. تاریخ پنجاه ساله بهمه ما آموخت که نفی یا نادیده گرفتن زبان و فرهنگ و هویت تباری همه ساکنان افغانستان چه بدبختی های زیانبار جبران ناپذیری رابه ارث گذاشت و نیز با هیچ دین و مذهبی به دشمنی نباید برخاست. گوهر خود گم مکن اظهار شو

گام و هدف نخستین براندازی گروه گمگشته بی هویت، بی دین یعنی تالپها (طالبان) را باید از سکوی قدرت پایین کشید، بعد از بر سر کار آمدن یک حکومت مردمی و پارلمان پراز نمایندگان فرهیخته و نخبه همه مشکلات و مسایل را برادرانه و برابر حل و فصل نمایند. (دنباله درستون سوم)

اکنون بر همه دانش پژوهشان و شخصیت های سیاسی و فرهنگی است تادر هر ایالتی که درین کشور پهناور بسر می برند، طرح تاسیس بنیادها، انجمن ها و کانون هایی را در ایالت شان بگذارد که به علاوه سائر فعالیتها، در قبال حوادث جانگدازی که در کشور و بر ملت بی پناه و بی یار و یاور ما میگذرد، واکنشی گروهی نشان دهند و فریاد دردمندانۀ ملت مظلوم ما رابه گوش جهانیان برسانند. اینست رسالت روشنفکران و اینست معنای راستین زندگی هدفمند.

در غیر آن در حیات فقط درد و احساس که با خورد و خواب می گذرد، نفرین نسل هایی بدرقه راه شان خواهد شد که درد ورنج گرسنگی و درماندگی و شکنجه سخت دژخیمان و آدمی صورتان شیطان صفت را تحمل میکنند و ناله سوزناک شان به گوش کسی و هیچ فریادری نمی رسد. (اداره)

استاد محمد محق

روز عاشقان در سرزمین افسردگان

دیروز در بسیاری از کشورها به نام روز عاشقان تجلیل شد. در افغانستان هر ساله پیرامون این روز مناقشه بوده است. عده‌ای می‌گویند که این کار نوعی تقلید از نامسلیمانان است و برای جوامع ما شایسته نیست. عده‌ای آن را راهی به ترویج فحشا می‌دانند. ملا عبد الحکیم حقانی در کتاب خود برای طالبان عشق را مایه همه مفساد دنیا خوانده است. آن‌چه در این جا مهم است پرداختن به اصل قضیه است نه به حواشی آن. پرسش این است که برخورد با پدیده عشق در جوامع چگونه باید باشد؟

عشق پدیده‌ای جهان‌شمول است که مرز زمان و مکان را در نوردیده، و در همه فرهنگ‌ها، ادیان و تمدن‌ها، از هزاران سال به این سو حضور داشته است. مطالعات نشان می‌دهد که این پدیده حتی در میان بسیاری از موجودات زنده از حیوانات تا پرنندگان نیز وجود دارد، و پژوهش‌گران داستان‌های جالبی از پدیده عشق در میان طوطی‌ها، پنگوئن‌ها، قوها و بقیه نقل می‌کنند. عشق در تمام این موارد با امر جنسی پیوند دارد اما در آن خلاصه نمی‌شود، و بلکه با انس، همدمی، وابستگی، تعهد و تعلق متقابل همراه است. به عبارتی، هر عشق با امر جنسی ارتباط دارد، اما هر امر جنسی با عشق همراه نیست. عشق در میان انسان‌ها پیچیده‌تر است، زیرا تکامل اجتماعی و پیدایش فرهنگ و شکوفایی تمدن در بستر تاریخ، عشق را با آداب و اصولی همراه ساخته است که بعد جنسی آن را تحت الشعاع ابعاد عاطفی، اخلاقی و انسانی متعالی تری قرار می‌دهد. از این رو مقوله‌هایی مانند عشق معنوی، عشق قدسی و مانند این‌ها پدید آمده، و از تجربه‌های عرفانی و متعالی نابی سخن گفته شده است. به گفته مولانا:

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است

عاقبت ما را بدان سو رهبر است

عشق در اساس میان دو جنس مخالف است، میان مرد و زن، اما گاهی میان دو همجنس اتفاق می‌افتد، و مشهورترین نمونه‌اش در فرهنگ ما عشق محمود غزنوی به غلامش ایاز است. نمونه‌های کم‌تر مشهور از خلفا و سلاطین دیگر در تاریخ فراوان به ثبت رسیده است، از امین فرزند هارون الرشید، تا المعتصم بالله عباسی و بسیاری دیگر، تا جایی که قابوس بن وشمگیر در کتاب مشهور قابوسنامه فصلی را به آداب این کار اختصاص داده است. در میان بخش‌هایی از صوفیان نیز عشق به زیبارویان، عمدتاً پسران نوجوان، بسیار رایج بوده و در آثار بزرگانی مانند مولانا جامی، فخرالدین عراقی، احمد غزالی و دیگران ستایش شده است. پدیده تمایل مردان به همجنس در جوامعی که زن‌ها از جامعه حذف و در خانه‌ها به بند کشیده می‌شوند شایع‌تر است، و از این رو در کلیساها، مدارس دینی و صفوف طالبان بسامد بالاتری دارد، اما اغلب این تمایل‌ها از نوع عشق نیست، و بخشی از آن‌ها از نوع پیدوفیلیا یا کودک‌آزاری است. محدودیت حضور زنان در جامعه به شکل‌گیری پدیده بچه‌بازی و نهادینه شدن آن در بعضی مناطق کشور مانع‌انجامیده و فیلم‌های مستندی در این باره تهیه شده است.

می‌توان پدیده عشق را از منظر علمی مانند روانشناسی، جامعه‌شناسی، اخلاق، انترپولوژی و حتی فلسفه مورد تحلیل و بازبینی قرارداد، و بر برخی از تجلیات آن خرده گرفت، اما اصل این پدیده جهان‌گستر انسانی را نمی‌توان انکار کرد. انکار عشق به معنای انکار یکی از عمیق‌ترین تجربه‌های وجودی انسان‌هاست که اکثریت بشر تجربه کرده است، برای شماری سبب پلایش روح و بهداشت روان بوده و برای شماری دیگر مایه درد و ویران‌گر و آشفته‌گی روانی بیش‌تر. افغانستان اما امروزه سرزمین افسردگانی است که نه عشق در آن به رسمیت شناخته می‌شود و نه چندان مجالی برای عشق ورزیدن مانده است.

خارجی نسبت به تقاضای اسعار خارجی بیشتر بوده باعث تنزیل نرخ اسعار میگردد. برخلاف، اگر واردات نسبت به صادرات بیشتر باشد نرخ اسعار بلند میگردد. بانک جهانی به بلندرفتن حجم صادرات افغانستان اشاره کرده و اما تذکر داده که دولت امارت ارقام لازمه را راجع به واردات بدسترسش نگذاشته است. بنابراین گفته نمیتوانیم که پایین آمدن نرخ دالر و بلندرفتن افغانی آیا معلول بهبودی موازنه تجارت بوده یا کدام دلیلی دیگر وجود داشته است. (ستون ۳)

Maaid Weekly
12286 Ashmont Ct. # 202
Woodbridge, VA 22192 - 7075 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
mkqawi471@gmail.com

ناشر و مدیر مسئول: محمّد قوی کوشان

کانادا

پروفیسر دکتر ذبیح الله التزام

بانک جهانی و اقتصاد افغانستان

بانک جهانی یک موسسه بزرگ است که در حدود ده هزار امور و متخصص مستخدم، یکصد و هشتاد و نه عضو و یکصد و سی دفتر در مناطق مختلف دنیا دارد. سالیانه سی و چهار نشریه عمده بچاپ میرساند و به ارتباط افغانستان نشرات متعدد خورد دارد، که یکتعداد آن به وقفه های کوتاه ولی بطور متواتر پخش میگردد، که منجمله مبصر اقتصاد افغانستان (افغانستان اکونومیک مانیتور) است. این نشریه در پایان هر ماه و گاهگاهی به وقفه های کوتا هتر هم انتشار مییابد. تازه ترین شماره آن بتاریخ ۲۵ جنوری امسال چاپ شده که در آن از یک سلسله انکشافات که اخیراً در اقتصاد کشور بظهور پیوسته، مطالبی ارائه داشته است. باید تذکر داد که درین ۱۸۹ مملکت عضو سهم پولی نسبی امریکا ۱۶٪ می باشد، و تمام کاندیده‌های ریاست بانک از طرف امریکا معرفی میشوند. از سال ۱۹۴۶ تاکنون ۱۳ رئیس بانک از جمله ۱۵ رؤسای انتخاب شده، ملیت امریکایی داشتند، هکذا از جمله ۱۵ اقتصاد دان ارشد این موسسه ۹ نفر آن پروفیسرهای امریکایی بودند. تحلیل و نظریات و سفارشات بانک جهانی در خصوص کشور های عضو خواه خواه کاملاً بیطرفانه نبوده بلکه تا اندازه سیاست امریکا را انعکاس میبخشند. فلهاذا ادعاهای بانک جهانی در مبصر اقتصاد افغانستان در بعض موارد از نظر ما سوال برانگیز پنداشته میشوند. نکات برجسته که بانک جهانی درین نشریه ارائه داده، قرار ذیل مختصراً تشریح می گردد:

۱- نرخ تورمی در یکسال گذشته از ۳/۱۸٪ به ۱/۹٪ پایین آمده یعنی نصف شده است. پروفیسر محرابی که نماینده امریکا در تیم چهار نفری مؤظف به نظارت از پول انتقال یافته از خارج به افغانستان میباشند، قبلاً اعلام کرده بودند که وظیفه اول این تیم پایین آوردن سطح انفلاسیون در افغانستان میباشد. ادعای بانک جهانی درین باره بامنظور دکتر صاحب محرابی انطباق دارد، ولی باید افزوده که درین خصوص متخصصین بانک کاملاً بالای منابع حکومت افغانستان اتکاء کرده اند از خود چیز نوی نیاورده اند. معلوم نشد که مامورین امارت خود به چه اساس به چنین نتیجه رسیده اند! تغییراتی که در قیم چند قلم محدود از قبیل گندم، روغن و بوره و غیره واقع شده، بهیچ وجه تعیین کننده شاخص عمومی قیم شده نمیتواند. در کشور ما گرچه فقیر است، در مدت یکسال هزاران قلم امتعه و خدمات مختلف خرید و فروش و به مصرف میرسند که بهر یک از آنها در محاسبه شاخص قیم نرخ و وزن مشخص نسبت داده میشود.

شاخص قیم راه انواع مختلف محاسبه میکنند که یک نوع ساده و مروج آن عبارت از (شاخص لسپیرس) بوده و آن یک نسبت است بین دو مجموعه که در صورت این نسبت سرجمع ارزش هر قلم به قیمت سال جاری و درمخرج آن سرجمع ارزش هر قلم به قیمت سال، اساس قراردادده میشود. قصد ما از ارزش عبارت است از حاصل ضرب قیمت و مقدار. درین شاخص در صورت و مخرج مقادیر امتعه و خدمات سال اساس بحیث ضریب بکار میروند. سال اساس را عدد صد تعیین میکنند و نتیجه را ضرب صد مینمایند. بطور مثال اگر در صورت عدد ۱۱۲ و درمخرج عدد صد قرار داشته باشد، چنین استنباط میشود که از سال اساس الی سال جاری سطح قیم ۱۲٪ ارتقا نموده و این نتیجه از یک حالت انفلاسیونی حکایت مینماید. فرضاً اگر در صورت عدد نود باشد چنین برمی آید که قیمت‌ها بطور اوسط بین آن دو سال ده فیصد کاهش یافته و این یک حالت دیفلاسیونی را تمثیل میکنند.

بانک جهانی استدلال کرده که بین سالهای ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ در کشور ما انفلاسیون یا تورم پولی بظهور پیوسته و اما اندازه آن نسبت به سال ماقبل کمتر بوده است. چون طرز محاسبه شاخص توضیح نشده است بنابراین بالای ادعای بانک و امارت در اشاره به تحول قیمت در افغانستان حساب نمیتوان کرد و گویا ادعای بانک جهانی یک ادعای میان تهی است.

۲- ادعاشده که در یکسال گذشته ارزش افغانی به مقایسه دالر امریکا بلند رفته است، مثلاً در اخیر سال ۲۰۲۱ یک دالر برابر با یکصد و ده افغانی بود و یکسال بعدتر به ۸۸ افغانی تقلیل یافت. بلند رفتن نسبی قوه خرید پول داخلی ظاهر آیه یک دولت یک نمره مثبت میبخشد و اما باید در موضوع ژرف نگری صورت بگیرد تا بطور یقین بدانیم که علت بلند رفتن نرخ افغانی به مقایسه دالرجه بوده است. اگر نرخ تورمی در امریکان نسبت به افغانستان بلند تر باشد شاید که در اثر آن ارزش افغانی به مقایسه دالر صعود کند، و امامی بینیم که نرخ تورمی در سال ۲۰۲۱ در امریکان نسبت به افغانستان خیلی پایین تر بوده و در سال ۲۰۲۲ در هر دو مملکت تقریباً یکسال بوده است.

گذشته از آن، تحول در موازنه تجارت نیز نرخ اسعار را تغییر داده میتواند. صادرات برای یک کشور اسعار خارجی میرساند و واردات اسعار خارجی را از کشور به خارج انتقال میدهد. اگر بیانس تجارت مثبت باشد عرضه اسعار (دنباله پایین ستون اول)

استاد محمد محق

کانادا

انتقاد از حاکم در نظام امارت

ذبیح الله مجاهد، با اشاره به سخنان سراج الدین حقانی که از انحصار قدرت در نظام طالبان شکایت کرده بود گفته است: [بر مبنای اخلاق اسلامی انتقاد باید به گونه محرم و محفوظ با امیر، وزیر یا مسئول مطرح شود. عبد الحکیم حقانی نیز در کتابی که در باره نظام سیاسی مورد نظر طالبان نوشته است، با استناد به اقوال برخی از محدثین سده‌های میانه می‌گوید: [اگر امام بر رعیت ظلم کرد و حقوق شان را از آنان بازداشت بر آنان واجب است که صبر پیشه کنند و تنها در دل شان با آن مخالف باشند. مخالفت با حاکمان باید به قلب باشد یا به شکل نرم و ادب و با ملایم‌ترین عبارت‌ها، زیرا سخن گفتن با حاکمان مانند سخن گفتن با عامه مردم نیست.]

ملا هبت الله آخوندزاده نیز در سخنرانی خود برای علما در کابل تاکید کرد که مخالفت با حاکمان و انتقاد از آنان نباید به صورت علنی در رسانه‌ها صورت بگیرد، بلکه باید به صورت مخفیانه انجام شود، زیرا انتقاد از دولت در رسانه‌ها باعث تضعیف نظام می‌گردد. کمیته فقهی این گروه نیز، در کتاب بدر الفتاوی، اجازه داده است که [اگر کسی در مخالفت با این گروه تبلیغات می‌کند و این عمل را مکرر انجام می‌دهد به قتل رسانده شود.]. معلوم نیست که ذبیح الله مجاهد و دیگر رهبران این گروه چقدر با علم اخلاق آشنایی دارند، اما کسانی که در این باره تخصص دارند می‌دانند که نصیحت پنهانی مربوط به حوزه خصوصی است نه عمومی، یعنی شخصی که در زندگی خصوصی خود عیبی دارد و این عیوب آسیبی به دیگران نمی‌رساند، باید برای حفظ آبرویش از انتقاد در ملاء عام خودداری، و به نصیحت پنهانی او اکتفا کرد. این موضوع هیچ ربطی به مناصب عمومی ندارد و شامل حال کسانی نمی‌شود که در چنان مقامی دست به تصرفاتی می‌زنند که دامن همه مردم را می‌گیرد، مانند انحصار قدرت که سراج الدین به آن اشاره کرده است. در جایی که رفتار کسی برای زندگی میلیون‌ها آدم پیامد منفی دارد، طبق قواعد کلی فقه، مصلحت خاص یک شخص به اندازه یک جو اهمیت ندارد. این همان چیزی است که در دنیای امروز با عنوان تفکیک حوزه عمومی از حریم خصوصی شناخته می‌شود.

تئوری پردازان طالبان آرای چند فقیه قرون وسطی را معادل اسلام تلقی می‌کنند، و سپس از میان آن‌ها دست به گزینش می‌زنند تا هر نظریه‌ای که به سود استبداد طالبانی باشد همان را به عنوان اصول اسلامی معرفی کنند. در حالی که در روایات معتبرتر منسوب به پیامبر اسلام گفتن سخن حق در برابر حاکم مستبد به عنوان بالاترین جهاد معرفی شده است. مشکل اساسی این است که آن‌چه به نام فقه سیاسی شناخته می‌شود فراورده‌ای قرون وسطایی است که متناسب میل سلاطین مستبد ساخته شده و به همان جهت به نام الاحکام السلطانیه شناخته می‌شود. در این تئوری‌ها هیچ راه حلی که ضمانت اجرایی داشته باشد برای جلوگیری از ظلم و استبداد حاکمان سنجدیده نشده و همه تمرکز بر رام کردن مردم و واداشتن شان به پذیرش ظلم و ستم بوده است. اساساً موضوع استبداد برای فقهای احکام السلطانیه نه در گذشته مسئله‌ای بوده است و نه امروز.

در جهان امروز، انتقاد از حاکمان از حقوق اساسی شهروندان دانسته می‌شود، زیرا آنان برای خدمت به مردم در مناصب عمومی قرار می‌گیرند، و همه امتیازاتی که حاصل می‌کنند از این بابت است، و مردم حق دارند که بر یک‌ایک اعمال شان نظارت داشته باشند و از هر خطای کوچک و بزرگ شان انتقاد کنند. انتقاد در برابر افکار عمومی تنها راه فشار بر مستبدان برای اصلاح شان است و بدون چنین فشاری هیچ حاکم مستبدی آماده نیست که به هیچ نصیحتی گوش فرادهد.

اگر در یک کشور انتقالات یکجانبه اسعاری صورت می‌گیرد که این عمل به خرید و فروش امتعه و خدمات تجاری ربطی ندارد، باز هم نرخ اسعار متاثر میشود. ادعاشده که کمکهای یکجانبه بشردوستانه امریکا (حدود یک اعشاریه یک بلیون دالر) در سال ۲۰۲۲ به افغانستان رسیده که دل‌های متذکره بدسترس ارگانهای امارتی گذاشته نشده بلکه از طریق ارگانهای منسوبه خود امریکا به بازار عرضه شده یابه مصرف رسیده است. در چنین یک حالت نیز کدام کریدتی نصیب امارت نمیشود و این رویداد دالبرمؤثریت و موفقیت پالیسی طالبان نمیشد. تبصره بانک جهانی درین راستا فقط میرساند که انتقال اسعار از طرف امریکا عامل بلند رفت نرخ افغانی به مقایسه دالر بوده است.

یک عامل دیگر که باعث تقویت افغانی در مقابل دالر می‌گردد همانا عودت افغانهای مهاجر از اروپا و امریکا (ص ۸)

انجنیر عبدالصبور فروزان

نیوجرسی

سرگذشت ابراهیم پیامبر (ع)

ابراهیم نبی(ع) درمیان شعله های آتش که وحشیانه زبانه میزدند، دست و پا بسته فرو میرفت، خوف وهراسی ازآتش نداشت چون توکلش به یزدان پاک بود واز آن دلشاد بودکه ماموریتش راانجام داده، پیام حق رابه مردم رسانده و بت پرستان راخودبه ناحق بودن خدایان شان معترف دیده.به اندازه یی به خدایش تسلیم بودکه حتی دعایی برای نجاتش ازآتش نکرد چون میدانست که خدایش حالتش رامی بیندو آنچه رضا وخوشنودی پروردگار بود به آن تسلیم بود. تنها وتنهابه خوشنودی خدا(ج) می اندیشید نه به سوختن درآتش.

فرشتگان همه دست به دعا وزبان به تضرع به دربارخدایند میگفتند: یارب جلیل، ابراهیم خلیلت را درآتش می اندازند و او رابه جرم یکتاپرستی می سوزانند، تضرع داریم تا او را نجات دهی و دشمنانش راخجل سازی. ابراهیم (ع) درحالیکه درمیان شعله های آتش فرومیرفت، پروردگارعالم به جبرئیل امین گفت: برو اگرخلیلم معاونتی خواست کمکش کن واگر خواست ازآن آتش نجات یابد نجاتش ده .

جبرئیل نذرابراهیم آمد وگفت: یارسول خدا چه خدمتی میتوان کرد، خدای لایزال مامورم ساخته که اگرحاجتی است بفرما که روا گردد واگرکمکی ضرورت است بگو تا انجام دهم . هرلحظهٔ که ابراهیم(ع) بسته در ریسمان به آتش نزدیک می شد جبرئیل امین هراسانتر میگرددید و هرچه از او میخواست که طلب کمک نماید او کمکی نمی خواست و فقط به آن می اندیشید که ازانجام ماموریتش خداوند(ج) خوشنودباشد. جبرئیل فریاد زد: یا رسول خدا فرصت کافی نیست، خداوند مرا فرستاده که اگرخواهی ازاین آتش نجات دهم . ابراهیم گفت: خدا دانا و بیناست ! او به پیروزی که خداوند برایش عنایت کرده بود خوشنود بود.

جبرئیل امین که ازسلامتی ابراهیم هراسان بود گفت: یارسول خدا به نزدیک آتش رسیده یی، میسوزی ونابود میشوی، کمک بخواه که نجات دهم. ابراهیم(ع) گفت : حسبنالله ونعم الوکیل. منجنیق دروسط آتش رسید، جبرئیل که ترسان بود صدا زد: یاخلیل خدا، معاونت بخواه که برآورده سازم، در آتش می افنی، میسوزی ونابودمیشوی .

ابراهیم بازگفت حسبنالله ونعم الوکیل. ریسمان منجنیق را بردند و ابراهیم(ع) بسته درریسمانها درمیان شعله های وحشی آتش در کانون وسطی آن سقوط کرد. جبرئیل که هراسان بود فریاد زد : یا ابراهیم خدایت مرا توظیف کرده ، کمک بخواه که برآورده شود و اگر خواهی ترا ازاین آتش نجات میدهم، ببین میسوزی ونابود میشوی، کمک بخواه !

ابراهیم(ع) درحالیکه درآن آتش عظیم فرو وفروتر می رفت، کمکی از جبرئیل امین نخواست و جبرئیل صدایش را ازمیان شعله های وحشی آتش مکرر میشنید که میگفت: حسبنالله ونعم الوکیل. حسبنالله ... من به معاونت شما کاری ندارم، کارسازم فقط خداست که چه کارساز زیباست. جبرئیل مایوس گردیدوواز سقوط ابراهیم نبی(ع) در کانون آن آتش عظیم مغموم بود و در دل اندیشه داشت که گویا ابراهیم درآن آتش جان داده است.

خداوند متعال که ناظر احوال ابراهیم خلیل بود فرمان داد: ای آتش سرد شو و سلامت دار ابراهیم را، یَنَارٌ کَوْنِی بَرْدًا وَسَلْمًا عَلَی اِبْرَاهِیْمَ . آن آتش عظیم که چندین شبانه روز شعله وربود و غرش شعله هایش گوشه‌ها را کرساخته بود و گرمی و سوزشش اطراف واکناف خود را تفتیده کرده بود، به فرمان خدای متعال (ج) آنآ سرد شدواخاکستر گردید .

روایت است که درآنروز که فرمان الهی نازل شد، هرچاتشی بود خاموش شد، تنور و دیگدانها همه سرد شدندودرآن روز غذای همه ناپخته ماندوآتش آتشکده هادر سرزمین های فارس گل شد. بت پرستان خوشنودبودند ودر معبد کبیرخوشی وپایکویی میکردند که دشمن خدایان شان را در داده ونابود ساخته اند !

همه این پیروزی راجشن گرفته بودند که ازتشویشی که ابراهیم(ع) دردلهای شان درمورد ناحق بودن خدایان شان انداخته بود، فارغ شده اند و آرامش خاطر یافته بودندروزی متوجه میشوند که درمیان انبارعظیم خاکسترآن آتش چیزی می جنبید. همه به یکدیگر صدازدند تا اگر تشخیص دهند که آن جنبنده درمیان خاکسترچیست که باآنهمه عظمت آتش زنده مانده است. جنبنده نزدیک میشد وهمه به دلچسپی نگاه می کردند که آهسته آهسته به جمعیت مردم نزدیک تر می شد. بت پرستانی که بصیرت خویتر داشتند صدا زدند :

آدم هست، آدم . وقتی نزدیک تر شد فریاد و هیاهوی بلند کردند که آی مردم، ابراهیم است، ابراهیم . او زنده هست ، او را آتش نسوخته !

ابراهیم(ع) باچهرهٔ بشاش وباسرور وشادمانی ازمیان انبوه خاکستر قدم بیرون گذاشت، سروصورتش زیبا وپاکیزه، لباسهایش پاک وتمیز بودووعطرخاصی از وجودش به مشام میرسید وبه روایتی دسته گلی هم باخود داشت. بت پرستان ازدیدن ابراهیم (ع) در حیرت افتیدند وباهمدیگر بگوگو داشتند که مگرچسان شد که آن آتش عظیم که همه چیز را در دادواخاکسترساخت، ابراهیم را نسوزاند و او به سلامت وشاد ازآن بدر آمد.

ایشان باهم میگفتند مگرخدای ابراهیم که او را ازآن آتش نگهداشت حتماًخدای بزرگ وتوانایی است . آوازه به نمرود پادشاه رسید، او درتشویش ودلهره شدوهرروز وشبش باترس وهراس میگذشت ودرتشویش آن بود که مبدا خدای ابراهیم(ع) او را به مصیبتی دچارسازد وقدرت وسلطنتش را بگیرد .

ابراهیم نبی(ع) ازیک آزمون بزرگ دیگری به امرخدای لایزال(ج) پیروز بدر آمد. خداوند تحمل وشکیبایی او را، قوت ایمان واستحکام عقیده اش را به خود تمجید کرده او را بندهٔ صدیق، حلیم وصالح خودخطاب کرده به مقام دوست شفیق یعنی خلیل خود رسانید.

سلامتی ابراهیم ازآتش، هیاهوی رادریابل وشهرهای جانبی آن انداخته بود ومردم جوقه جوقه به بابل میآمدند تا با چشم سر خود ببینند که حقیقتاً آن آتش عظیم باغرش شعله هایش ابراهیم را نسوختاند. برای همه بت پرستان مایهٔ تعجب وحیرت شده بود. کسی آنرا به سحر وجادو ارتباط میدادو کسی به اجنه، ولی عده یی در تفکر رفته بودند وباخود میگفتند که حقیقتا همانطور که ابراهیم ادعا داشت که اگرخداش نگهداریش کند کسی وجیزی به او ضرر نرساند، همانطور شد وخداش او را درمیان شعله های آتش نگاه داشت.

ابراهیم نبی بعدازین آزمون بزرگ درتبلیغ خود درراه حق ویکتاپرستی نیرومندترشد، حتی بت پرستان بعدازآن هراس میکردند که مبدا خدای ابراهیم برای آنها ضرر ومشکلی ایجاد نماید. آنها از اذیت وآزار ابراهیم(ع) دست برداشته بودند وبه ارشاد اومی اندیشیدند وبه فحواى نص قرآن مجید عده یی به دین او گراییده بودند.

ابراهیم(ع) این مردم مهربان وحلیم برای آنها یی که به اذیت وآزارش پرداخته بودند ودرآتشش انداخته بودند عداوتی درسینه نداشت، وقتی خداوند متعال او را ازآن آتش عظیم نجات داد، بدربار خداوند(ج) تضرع کرد که ای باری تعالی آنها ییکه از تو فرمانبرداری میکنند آنها ازمن اندوآنها ییکه عصانگردند توبه تحقیق بخشایندهٔ مهربانی .

درپایان به نامهٔ هموطن مهربانی که درشمارهٔ پیش امید ازمن خواست تانظر عیسویان وموسویان رانیز دربارۀ حضرت ابراهیم نبی علیه السلام نیزبژواک بدهم، باتشکر، می نگارم که درمدارکی که بنام تورات وانجیل نگاشته شده اند، ازحادثهٔ به آتش انداختن ابراهیم(ع) یاددهانی نشده، ولی قرآن مجیداین واقعه رابصورت واضح تشریح کرده است وبا استفاده ازمدارک باستان شناسی موجودیت بتکدهٔ زیگرات که به معبد کبیرمشهور بود دریابل تاییدشده است.

البته این واقعه درزمانی رخ داده که ابراهیم(ع) درایام شباب خود بود ودر زادگاهش توسط قوم خودش صورت گرفته است. زادگاه ابراهیم خلیل(ع) راهم نوشته های که مربوط تورات دانسته میشود وهم نوشته هایی که مربوط انجیل انگاشته میشوند، شهری بنام (اوور یا Ur یادشده است، اما تحقیقات باستان شناسی دوشهررا، یکی شهر (اورفا Urfa که درجنوب ترکیهٔ امروزی است ودیگری شهر(تل المغیر Tell-el-moqayyar که درعراق کنونی واقع است، جای تولد حضرت ابراهیم علیه السلام میدانند .

اما اسناد باستانشناسی باآنکا به نگاشته های تورات وانجیل شریف شهری را که درعراق کنونی است، بحیث زادگاه ابراهیم (ع) به حقیقت نزدیکترمی شمارند که یکی ازشهرهای بابل قدیم کلدانی بود. به اساس دریافتهای باستان شناسی هماهنگ بامدارک مربوط تورات وانجیل شریف، ابراهیم(ع) در اواسط عصر بیرونز (برنج) که ۲۱۶۶ قبل ازمیلاد مسیح میشود تولدشده وتا نیمه های اخیرآن عصر یعنی ۱۱۹۰۰الی ۱۵۵۰ ق م زندگی نموده است.

زبان بابلی ها سامری عبری بود و ابراهیم(ع) به سامری عبری وقبطی صحبت میکرد. درعصر وی دریابل پادشاهی ازساللهٔ نمرود سلطنت میکرد. تورات نمرود را اولادهٔ نوح (ع) قلمداد کرده که مرد قوی هیکل ونشان زن ماهری بود وخداوند (ج) به اوسلطنت داد وازاولاده اش پادشاهانی درآن منطقه برخاسته اند.

قرآن مجید درمورد زادگاه و زادروز ابراهیم(ع) تذکری نداده وتحقیق آنرا طوریکه خاصهٔ قرآن شریف است، به ابنای بشر گذاشته است. /دنباله دارد/

یادداشت اداره: خوانندگان ارجمند، لطفاً در بخشهای پیشین وحاضر هرکجا که واژهٔ (فلّقه) آمده را به واژهٔ (منجنیق)

پروفیسر داکتر عبدالواسع لطیفی الکسندریه، ورجینیا

صَفحاتی از سیر زندگیِم در

وَصَلت ودر هجرت(۲۲)

بهرحال، درپهلوی معلمین مکتب و استادان دانشگاه، کتابهای پرمحتوا در رشته های گوناگون نیز جزء معلمین فرزانهٔ من بودند .

اشتیاق نویسندگی : درصنف دهم مکتب استقلال بودم که ذوق وعلاقهٔ شدید به نویسندگی درشعایرم جوانه زد و اوج گرفت . شب وروز در فکر وتلاش این بودم که هرچه زودتر یک مقاله به اسم خودم درمطبوعات وطن بچاپ برسد ونزدفامیل ورفقا سرفرازشوم . وقتی نوشته های پدرمرحوم عبدالباقی لطیفی وکاکایم مرحوم عبدالرشید لطیفی رادرجراید ومجلات میخواندم ویا از امواج رادیو میشنیدم، دلم ذوق میزدوباخود میگفتم چه وقت باشد که مانند آنها ازهنر وتوانایی ممتازنویسندگی برخوردار شوم .

یادم است یک شب رادیو درامی را از آثار کاکایم از امواج رادیو کابل پخش شدو فردای آن همصنفی هایم که مانندمن جزو شنوندگان بودند، ازموضوع درام پرائتبا عبدالرشیدلطیفی تعریف وتمجید کردند ویکی ازمعلمین تاثیر و نتایج اخلاقی وعاطفی آنرا به طرزجالبی برای شاگردان توضیح داد.

این رویداد انگیزه واشتیاق نویسندگی رادر نهادم بیشتر وداغترساخت. آنروزوقتی ازمکتب به خانه برگشتم تصمیم گرفتم ازفکرخودموضوع راروی کاغذ بنویسم و داستانی راسرشتهٔتحریر آورم، ولی ملتفت شدم که ازیکطرف کدام موضوع جالبی در ذهنم تبارز نمی کردوازطرف دیگرنوشتن یک داستان بایدچندین صفحه را دربر بگیرد.

لهذاخواستم یک پارچه کوتاه ادبی بنویسم، روی تصادف، درآتشب وروز طبیعت زیبای کابل درفصل بهار کیفیت شاعرانه داشت وچنددرخت اکاسی ویک درخت میوه دار حویلی ما که پرازپندک وبرگ وشگوفه شده بود، دروزش نسیم روحپروربهاری فضا را پر رایحه و دلاویز ساخته باکیفیت خاصی جلوه نمایی میکرد...

باشوق تمام در گوشهٔ نشستم ودرحالیکه چندشعربهاری وچندجملهٔ ادبی عشقی درخاطرم پدیدار بود، پارچهٔ مختصری رازبرعنوان(اوراق شگوفه) برشتهٔتحریر آوردم . درآغاز ازلطافت وتازگی وزیبایی شگوفه ها، از رنگ لاجوری آسمان وغروب لاله گون وطلوع مهتاب شب چهارده تذکری دادم واز وزش نسیم پراریحهٔ بهاری تعریف شاعرانه نمودم، اما ازآنجا که یک غم مرموز و اندوه عمیق همیشه مانندسایه همراه وهمگام من، برقلب وشعایرم مستولی بود .

قسمت اخیرمقاله شکل تراژیک وغم انگیز رابخود گفت ودرخیال دیدم و نوشتم که ابرسیاهی ناگهان روی آسمان رافرا میگردد، مهتاب وستارگان رادر نقاب سیاه میپوشاند، طوفان سهمگینی باربزش ژاله ها شاخچه های پرگل را درهم می پیچد و اوراق لطیف وزیبای شگوفه را باخشونت وحفاکاری روی خاکهای خیابان پراکنده می سازد تا بعداً زیرپای عابرین بی پروا یکی پی دیگر ازهم پاشیده ومتلاشی شوند. پروانه هاومرغکان بهاری وقتی شاخچه ها را بی برگ و بار وعاری از شگوفه ها می بینند چهجهٔ غم انگیز سر داده رهسپار فضای دیگر و دیار ناآشنایی می شوند...

باهمین شیوه، پارچهٔ ادبی(اوراق شگوفه) را به پایان رسانیدم ودرختم آن این بیت شاعرشیرین کلام را نوشتم:

شگوفه غوره به دل ماند ژاله آب شوی

هلاک خنجرمژگان آفتاب شوی!

فردا ین نخستین مقاله ام رابامحجوبیت ودل لرزان به ادارهٔ انیس بردم ومدیر انیس که ازآشنایان پدرم بودم، از روی نام وتخلص فامیلی ام مرانشاخت، پارچهٔ ادبی را با لطف وكشاده رویی وتشویق فراوان ازدستم گرفت ویسرعت انظر گذرانید و وعدهٔ نشرآنرا داد ... چندروزبعد(اوراق شگوفه) باذکرنام و تخلص ونام مکتبم دریکی ازصفحات انیس بچاپ رسید، ولی درگوشهٔ آغاز مقاله نوشته بودند: «به غرض تشویق...»// «دنباله دارد)

اصلاح بفرمایند. منجنیق وسیلهٔ نظامی قدیمی بود که در کنارخندق های محافظ قلعه میگذاشتند وتوسط آن گلوله های آتشین حاوی (مواد منفلقه مثل باروت وبعدها تیل رامی گذاشتند و با آلهٔ سنگینی از فاصلهٔ دور به دیوارها و درب قلاغ می کوبیدند که درائر آن محاصره شدگان مجبور به تسلیم می شدند .

در حالی که(فلّقه) چوب ضخیمی که میانهٔ آن شکافته شده باشد، آلهٔ شکنجهٔ زندانیان بود که پاهای شان را در میان آن شکاف می گذاشتند و وقتی می خواستند آن شکاف را با زور تنگ بسازند ، با فشار اسباب خروج دردناک خون از پنجه های پای زندانی می گردید./

عبدالله مجددی

مناسس ، ورجینیا

تعیین شورا از سوی شاه امان الله خان

(نقل از کتاب خاطرات حضرت محمد صادق مجددی)

یوم شنبه نهم رجب ۱۳۴۷ ه‍.ق باز موتر فرستاندند من وسردار محمد عثمان خان را به ارگ طلب نمودند. من بجای سردار صاحب رفته اوشانرا گرفته به ارگ رفتیم ،به اطاق کاراعلیحضرت شدم اعلیحضرت بالای کرسی پیش روی میز کارشان نشستہ بودند، درپهلوی چپ شان والاحضرت عنایت الله خان معین السلطنه برادرشان ودر حوالی مجلس عبدالاحدخان وزیرمالیه و حاجی شهنوازخان وبعض از وزراء وسرمنشی ومصاحبین اخذ موقع نموده بودند، سردارمحمدیونس خان وچند نفر ازعلماء هم حضور داشتند. اداءسلام نمودم بطرف راست امان الله خان حسب اشاره اونشستم، سردارعثمان هم پهلوی من نشست، بعد از احوال مختصر یک سکوت عمیق مجلس رااحاطه کرد وبعد چنددقیقه اعلیحضرت سرخودرا بالاکرده واین سوال رانمودند: (نمی دانم من باملت افغان چه کرده ام که همگی برمن شورش و انقلاب کرده بامن جنگ میکنند؟) بعد از این سوال دیدم سردار صاحب محمد عثمان خان بیک حالت غیرعادی از کرسی خود برخاسته وازاعلیحضرت اجازت خواسته که جواب این استفساررا از روی صداقت وصراحت به حضورش عرض کند. امان الله خان گفت بفرمایید اجازه است . درین وقت سردار صاحب به یک حالت غیرعادی دستار خودرا برداشته برزمین پرتاب کرده باسر برهنه بطرف امان الله خان نزدیک شده واورا مخاطب کرده وگفت اعلیحضرت سوال کردند(چراملت افغان بااعلیحضرت میجنگد) من جوابا عرض میکنم ده سال پیش اعلیحضرت مدعی سلطنت شده ونصرالله خان رادرواقعه قتل اعلیحضرت امیرحیب الله شهید آمرکننده قتل ورئیس ِانقلابیون دانستند ، درآن روز شما در خانه سلطنتی رتبه چهارم راداشتید وپیش از شما نصرالله خان وبعدا عنایت الله خان بود وبعد او شما مستحق سلطنت بودید درآنوقت تمام ملت افغانستان ازهر طبقه بحضور شما سرخودرا خم نموده وشمارا به پادشاهی خود قبول وبعد نصرالله خان را باهمه صاحب منصبان وعایله سلطنتی راکه درجلال آباد محبوس بودند بحضورشما آوردند درآنوقت اعلیحضرت چه خدمت به ملت افغانستان کرده بودیدکه همگی یک دل شمارا بعنوان پادشاه خود قبول کردند ویک دیگر را تبریک گفتند؟ خودم جواب میدهم آری درآن وقت شما با اعیان افغانستان ،با علماء با مشایخ وخوانین بامحبوسین ومنکوبین طور برادر غمخوار شفقت ومحبت می نمودید وقلوب همه با احسان وملاطفت خود اسیرکردید، درمقابل محبتهای تان همه کمریسته درخدمت شما بودند و اطاعت از شما را واجب دیدند . بعد از چهار سال سلطنت همگی آن اشخاص از خودآزرده ساخته وافرادى راکه سابقه نیک نداشتند در دولت خودجای دادید، انهاهم تاجائیکه توانستند بین شماواشخاصیکه درملت نفوذ داشتند تا شقه خلاف ونفور را وسعت دادند، درنتیجه این شد. اراذل بی اصل ونسب بحضور شما تقرب حاصل نموده حکومت را اشغال نمودند .

من محمد عثمان خان نبیره سردارعبدالرحمان خان هستم ، امروز قوت شباروز خودرابدست آورده نمی توانم این است دستاری که بسردارم .دستارخودرا از زمین برداشته پیچهای آنرا باز کرده به امان الله خان نشان دادند وگفتنداین است حالت محمد عثمان خان که در سلسله نسب با ضیاءالملت والدین امیر عبدالرحمان خان جد شما ضیاءالملت والدین امیر عبدالرحمان جد شما مساوی است اما اولاد هاییکه پدر خودرا نمى شناسند صاحب منصب ودارای سامان وعزت وجلال هستند . اینست که ملت از شما متنفر شده وامروزکه شما بمعاونت احتیاج دارید ازین اشخاص که بحضور شما هستند وخدمت می خواهید هر کدام خودرا کنار گرفته ونمی توانند در میدان جنگ سربازی کنند چه از بی شرافتی خود ازکسی شرم ندارند وحیات خودرا غنیمت میشارند . در صورتیکه شما این جوراشخاص راتربیت وپرورش نمودید امروزباید از آنها چشم امید نداشته باشید .خلاصه اینکه اعلیحضرت فکر کنند ده سال قبل چه رویه داشتند امروز باز همان پروگرام خودرا در معرض بگذارند تا فایده آنرا مانند سابق برای خودو افغانستان حاصل نمایند.

درین وقت عنایت الله خان بابک لهجه عتاب آمیزگفت : سردارصاحب زیاده ازحد تجاوز کردید ،سردار محمد عثمان خان که به یک حالت عادی نبودند بطرف عنایت الله روء نموده گفت . آقای عنایت الله خان شما گمان خواهید کردکه اگرمان الله خان ازتخت بیفتد شمابه تخت سلطنت نشسته وافغانستان رااداره مینمائید من برای شما صراحتا میگویم این نظریه شما باطل است، شما در افغانستان از ابتداء سن شباب الی حال با شخصیکه محبت واحسان کرده باشید کدام هست؟ نی نی شما راکسی به دوتا (توت) نمیخردهربلائیکه در خاندان شما هست سرهمین اعلیحضرت امان الله خان است (یعنی شخصیکه قابلیت سلطنت را دارد وبعد از او شخصی دیگری نیست که زمام افغانستان را بدست

بگیرد شما مرحمت کرده ساکت باشید بگذارید که من اعلیحضرت را از خرابی اوضاع ملت ومملکت واقف نمایم .امان الله خان به طرف عنایت الله خان اشاره کرد که ساکت شود اوشان ساکت شدند.

دیدم که از طرف پشت سر سردا محمد عثمان خان حاجی شهنوارخان تاجر برادرعینی میرزا محمودخان وزیرمالیه سابق دست خودرا روی شانه سردار صاحب گذاشته گفت سردارصاحب مرحمت نموده قطع کلام خودرا بنمائید، سردار صاحب بطرف او ملتفت شده گفتند شهنوازشما یک نفر تاجر هستید لازم است شما در بازار رفته وبدکان خود نشسته کرباس بفروشید شما را چه حق که به حضور پادشاه داخل مصاحبین شده اید. آری وقتیکه مصاحب پادشاه ازجمله دکاندارها وبازاریها تشکیل بیابد البته آن پادشاه باید امروز از دست یکنفر دزد درقصرشاهی محصورومحبوس گردد. حاجی شهنواز خان خجالتمند شده وبه مکان خود مراجعت کرد .من دیدم که سردارصاحب قدری از حالت خود تنازل کرده اند، مجبور شده از کرسی برخاسته ودربین سردار صاحب و اعلیحضرت امان الله خان ایستاده برای سردار صاحب گفتم : آنچه لازم گفتمی بود بیان کردید حال وقت عمل وکاراست ،اعلیحضرت ما وشمارابرای کار کردن خواسته اند بهتر است از حضور اعلیحضرت خواهش کنیم سبب احضار مارا بفرمایند.

اعلیحضرت گفت میخوامم شما بیحث رئیس وفد مذاکره بمعیت سردار محمد یونس خان وسردار محمد عثمان خان وصاحبزاده مؤسیی ودوسه نفر از علماء برای ملاقات بچه (سقو) رفته وبرایشان بدانانید که من موادهای نظام نامه راکه به خیال خود باعث شورش میدانستم منسوخ نمودم چنانچه خودشما امضاء کردید وذریعه اعلانبه واسطه طیاره به همگی نقاط تقسیم شد بعد تعدیل واصلاح یک موجب دیگر برای جنگ وجدال باقی نیست پس چراانقلابیون ازشورش خود دست نمی بردارندوچرااز قتل برادران مسلمان خود امتناع نمی ورزند.

گفتم این فکریه اعلیحضرت بسیار خوب است ولی من واعضائ وفد در بین باران گلوله توپ و تفنگ و مترولیوز قطع میدان جنگ را نموده ازیک محاذ به محاذ مقابل سلامت رسیده بتوانیم؟ ازطرف محاذ جنگ عسکر ممکن است ذریعه اوامرصاحب منصبان سلامت عبور کنیم اوشان مایان را هدف گلوله قرار ندهند ولی از طرف شورشیان کدام کسی می تواند به مایان اطمینان بدهد که آنها مارا هدف گلوله خود نمی نمایند وفرضا من واعضاء فد دروسط هر دو جبهه به قتل برسیم ، برای حکومت چه نفع وبرای انقلابیون چه نقصان عاید می گردد؟ امان الله خان قدری فکر کرده گفت این یک نظریه معقول است پس فکریه شما چیست ؟ گفتم بهتراست که من یک مکتوب از طرف خود برای سرکرده های شورشى ها نوشته و از اوشان طلب متارکه را نموده وبرای ملاقات تعیین مکان و تحدید زمان را بخواهیم.

این نظریه من پسند امان الله خان آمد گفت خوب است لذا از کرسی خود برخاسته و از بالای میز کار امان الله خان یک ورق کاغذ را گرفته به عنوان حبیب الله وسید حسین و علما ومشایخ سمت شمالی باین مضمون نوشتم .من وسردار محمدیونس خان وسردار محمد عثمان خان با چند نفر از علماء حضور اعلیحضرت برای مذاکره با شما معین شده ایم وهم بعد ازآنکه اعلیحضرت مواد مخالفه نظام نامه راتعدیل نمودند و شما همگی اعلاناها را ملاحظه کردید گمان میکنم که این جنگ وجدال وقتل قتال برای آتیه مملکت مضر و عندالشرع غیر جایز شمرده می شود.

لذا می خواهم که شما جنگ را معطل کنید واز طرف حکومت هم جنگ معطل میشود ویک محل برای اینکه مایان آمده وباشما وجمیع سرکردگان ملاقات کنیم معین نموده وقت آترامم محدود کنید تا آمده و در موضوع صلح با شما مذاکره کنیم اگر خدا بخواهد که این جنگ خانگی و کشتن برادران مسلمان منع شود .

من و سردار محمد یونس خان و سردار محمد عثمان خان ان مکتوب را امضا کرده و بعد از آن که اعلیحضرت مکتوب را ملاحظه و تصویب کرد ، برای محبی حاج عبدالغفار خان قافله باشی پسر ملاویس الدین خان مرحوم ساکن ده کبیک سپردم که برای بچه سقو و همراهان او فرستاده و خودم از حضور اعلیحضرت اجازه رخصت خواستم . فرمودند کجا تشریف می روید؟ عرض کردم که به اطاق وزیر دربار رفته منتظر جواب مکتوب خود می باشم، گفتند خوب است. حاجی عبدالغفار مکتوب را گرفته و از راه ده یچی که خارج منطقه جنگ بود به ده کبیک و ازآن جا در باغ بالا که مرکزبچه سقو رفته ومکتوب را برای شان رسانید. .

من وسردارصاحب همه ساعت روزرادرا رگ به انتظارجواب بودیم بالاخره بعد نماز خفتن شنیدم که حاجی عبدالغفار خان بیک حالت فلاکت مراجعت نموده نامبرده را باجواب بچه سقو بحضور اعلیحضرت حاضرنمودند.

بعد از یک ساعت تقریبا وزیر دربار آمده جواب بچه سقورا بر ایم تسلیم کرد.

درپشت مکتوبیکه برای او نوشته بودم بعنوان (الحمد لله الذی امرنا بالخروج علی المرتد والذندیق) وبه مضمون اینکه امان الله خان ازدین اسلام مرتدشده وجزای مرتدین قتل است لذاامانی توانیم باشخصی که اورامرتد میدانیم صلح یا مذاکره صلح رابمیان بیاوریم وبرای شما نه زمان ونه مکان تعیین کرده میتوانیم – علاوهٔ این مضمون راهم نوشته بودند- مایان الی حال گمان میگردیم که شما بطور اضطراری ومجبوریت درمرکز کابل اقامت دارید ولی این مکتوب شما بماداناند که شما از اعمال امان الله خان راضی وخشونود هستید بنابراین برایتان اشعارمیشود وقتیکه قوات مایان کابل رااشغال کند شما ازافراد وصاحب منصبان یک امیدمرحمت وشفقت رابخاطرنداشته باشید. این مکتوب را دوسه نفر ازعلماء امضا کرده بودند وبچه سقو مهر کرده بود ومهر او بشکل مثلث متسائى الاضلاع ساخته شده واین عبارت درمهرنوشته شده(خادم دین رسول الله امیرحیب الله)، بعد ازقرائت مکتوب ازوزیر دربارپرسیدم که ازطرف اعلیحضرت چه امراست اظهارنمودکه اعلیحضرت مکتوب رامطالعہ فرموده وامرکردند که به مطالعه شما برسانم وشمارا امر نمودند بمعیت وزراء وسردارصاحبان یک مجلس تشکیل داده ودر اینکه حکومت کدام عمل را اختیار کند باهم مشوره نمائید مجبورا به اطاق دیگر که محل اجتماع بود رفتم درین اجتماع سردارمحمدیونس خان وسردارمحمدعثمان خان ومن وعبدالهادی خان وقاضی عبدالغفار خان ومحمد اکبر خان رئیس محکمه تمیز وچند نفر دیگرازوزیرهاواعیان شامل بودند هر کدام به نوبه خوداظهار فکریه خودرا مینمودند بعضی میگفتندکه لازم است یکدفعه دیگرهم بانقلابیون مذاکره کنیم ویک طایفه میگفتند دوم دفعه مذاکره فایده نداردباید حکومت به شدت قلع فتنه رانمایدوامر بدهد که مراکزواقامتگاه های انقلابیون را بمبارد نموده ودمار ازنهادشان بکشد .

من تماما ساکت بودم اعضاءمجلس از سکوت من تعجب کرده گفتند شما چرا اظهار فکریه خودرانمی کنید ؟ گفتم متأسفانه مخالف افکاررفقا میباشم حال هم باشما توافق نظرندارم بلکه رأی من مخالف رای شماست گفتندخوب است که رای شما را بدانیم – گفتم من سه جورنظریه دارم . – یکی انها شجاعت ومردانگی میخواهد گفتند بفرمائید گفتم رای اولی من اینست :این ده روز میشودکه بچه سقونقاط حاکمه ورؤس جبال را بتصرف خود آورده و قصرشاهی وهمگی محاذات جنگ را گلوله باری مینماید واعلیحضرت ووزرا همه درپشت دیوارهای قلعه ارگ متواری ومحصور هستندواین حالت غیرخواطرخواه چند روزدیگر حکم فرماخواهد بود .

نظریه من این است که اعلیحضرت علی الصباح لباس جنگ را در بر کرده و بذات خود بالای انقلابیها حمله کند البته اشخاصیکه خودرا فدای اعلیحضرت میدانند ودررساله شاهی اینطورافرادبکثرت موجودهستن سعی میکنند بصورت جدئ اداخل جنگ شده وخودراپیش روی شاه بقتل برسانند، این عملیه دو نتیجه بیار خواهد آورد اول خد اناخواستہ اعلیحضرت بقتل میرسد ولی نام نامی فدای مبدأشان بصفت یک پادشاه باعزم وثبات وشجاع که تانفس اخرین از افکار خود مدافعه نموده وحیات خود خود ساخته اند در صحف تاریخ بطور ابد بیادگارمیناند واین نتیجه بفکرمن غیرمحمتمل است چه در صورتیکه فدائیان اعلیحضرت (قتال مستمیت) راشعار خود نمایند یقین دارم که بنای ثبات شورشیان متزلزل شده فرار می نمایند .

نتیجه دوم انتصار اعلیحضرت وهمین که درین میدان اعلیحضرت منتصرشوند بطوریقین میگویم که انقلابیون سمت مشرقی ازشنیدن این جرأت وشجاعت اعلیحضرت قوه معنوی خودرا باخته روبه فرارمیدهند. رفقاهمگی ازین نظریه من تعجب نموده تصدیق نمودندکه این عمل یک اندازه جنون میخواهد لذا دومین را استفسار نمودند .گفتم قراریکه من علم دارم افراد عسکری در محاذ جنگ در تمام شب وروزجزاینکه وقت خودرا ضایع کنند کاردیگر ندارند وبغیر اینکه دهنه تفنگ خودرابطرف اسمان گرفته وفشنگهارارابه هواپرتاب میکنند.وازطرف شب با انقلابیئون مرآورده نموده وهر قدرفشنگ که درقطارهای دارندبرای انها میدهنداین افرادعسکرکه مرتکب همچو افعال میشوند از کدام نقطه نظر صحیح ومبدأمعین نیست بلکه حکومت درین ده ماه بالشکرگذاره خاطرخواه نکرده ومعاش مکفی برای شان نداده وقطعات عسکری که ازمطبخ حکومت نان پخته برای شانداده میشود کفایت شانرا نمیکند لباسهای ایشان کهنه وفرسوده شده پس یکنفر سربازتن برهنه شکم خالی چه جورسربازی کرده میتواند ؟ فکریه من اینکه فردااعلیحضرت از افراد عسکری نظامی وغیرنظامی یکعبده را احضاروشخصا باوشان ملاقات خیلی بامحبت نموده به ایشان بفهمانند که خزینه مملکت برای این روزهاجمع آوری شده وشماکه افراد (دنباله درصفحهٔ پنج)

خواجه محمد نعیم صدیق

وودبریج، ورجینیا

علماء . مشایخ و روحانیون لوگر

نشریهٔ وزین امیدبدست مطالعه ام قرارگرفت وازمطالعهٔ آن امیدواری برایم پیداشده که الحمدلله افغانستان عزیزرا فرزندان دلسوزی هست که درسفر وحضر، دراقامت وغربت وطن ووطنداران خودرافراموش نکرده اند. چون من هم یکی ازمخلصان وخادمان قلم بدستان این کشور مردزا بودم وهستم، اگر قبولم فرمایند، زهی افتخار !

مصمم شدم تاآنچه ازرشحهٔ قلمم دراین ایام کهولت بچکد، تقدیم شما عزیزان نمایم. البته مشوقم دراین امر شخصیت فرهنگی شناخته شدهٔ کشوردانشمند زمان ما سیدات پناه داکترسیدمخدوم رهین، که همواره درزنده ساختن افتخارات فراموش شدهٔ کشورسعی بلیغ داشته اند، بوده است که من بخاطر اطاعت امرشان، بخدمت شماعزیزان قرارگرفته ام.

نخست باید ازولایت لوگرکه زادگاه منست آغازنمایم، به اساس (حُبّ الوطن من الایمان)، نه به پاس سمت پرستی وترجیح دادن محلی برمحلی! هرچندکه ما باورداریم که:(هرملک ملک ماست که ملک خدای ماست)بازهم به گفتهٔ حیدری صاحب وجودی :

خاک یوسف خیز دارد همچو کنعان لوگر است

ای عزیزان اشک هندوچین و ایران لوگر است حیدری صاحب وجودی درسال ۱۳۹۰ش بمن گفت تارسالهٔ درمورد (علماً، مشایخ وعرفای) این ولایت بنویسم، معذرت خواستم نه پذیرفت ومصرانه در این مورد تقاضای نمود، بالاخره درشرایط ناهمواریکه گشت وگذاردرحلات مشکل مینمودوبه شماعزیزان معلوم است که تحقیق درهرموردی که باشد مواد وشرایط مناسبی درکار دارد، با آنهم دراندک زمانی رسالهٔ رادراین زمینه تهیه نمودم که ازطرف بنیاد شیخ سعدالدین انصاری حلیهٔ طبع پوشید. اینک من هم بااستفاده ازآن رساله، یکی ازبزرگان رابه معرفی خواهم گرفت، خداکند طرف توجه وقبول شما معزیزین قرارگیرد.

لوگر رادرطول تاریخ به القاب متفاوتی یادکرده اند: خاک پاک، مهدعلم و فرهنگ اسلامی، زادگاه پاسداران ناموس اکبر واصغر، دروازهٔ جهاد، گدام غله، حامی تمامیت ارضی . خاک پاک به این دلیل: لوگر ازنواع غزنی بود واکثراً علما وروحانیون زمان غزنویان درمحله بی بنام جمع اولیاگردهمایی مینمودند ودرمورد وموضوعات مربوط به تفاهم میرسیدند. هرگاه به یکی ازآنها (قبضی) میرسید آن شخص رابه سرزمین لوگرمیفرستادند، به مجردرسیدن دراین سرزمین فیض اثر قبض او به بسط تبدیل میشد، بنأ لوگر را خاک پاک لقب داده اند.

مهدعلم و فرهنگ برای اینکه علما واردوعاملی ازاین مرزوبوم سربر آورده اند، مانند:شیخ احمد وشیخ یونس سجاوندی، مولانا یعقوب چرخ‌ی، سید احمد (صامت) (ملافاروق). درپشتومثل شد که کنز خو هر حوک وایی، چه ملا فاروق بی و منی) زادگاه پاسداران ناموس اکبر واصغر: برای اینکه اکثراً جهاد علیه متجاوزین ازهمین سرزمین شروع شده است.

دروازهٔ جهاد: برای اینکه درایام جهادعلیه قشون سرخ شوروی، مهمات مجاهدین هجده ولایت ازطریق لوگربه مناطق مرکزی وشمال انتقال میشد.

گدام غله: چون ولایت لوگرزندبکترین ولایت بکابل است، دروقت کمبود موادترافی اولین موادخوراکی ازلوگربه کابل میرسید.

حامی تمامیت ارضی: اهالی سلحشور لوگر تا پای جان درراه حفظ تمامیت ارضی کشورجان نثاری مینمودند. درین راستا ازنایب امین الله خان لوگری، غلام حیدرخان چرخ‌ی، جنرال غوث الدین خان لوگری درمحاذات با انگلیس ها درواقعۀ پنجاه و نورستان میتوان یادآور شد.

درولايت باستانی لوگر شماری ازمبلغین فرهنگ اصیل اسلام عزیز، علماء امت، پیران طریقت دربسترخاک آرمیده اندکه تاهنوز ازفیض قدوم پریمیئت شان درآن مرز وبوم برکات مشهوداست. لازم می بینم درنخست مشت نمونهٔ خروارگفته، اسامی انگشت شمار آنهارا اشارتاً، وعندالموقع به ذکرتفصیلی آنها بپردازم، زیرا :

یاد مردان خدا یاد خداست
ماهِ را از مهر انوار و ضیاست

محمّد ابن اسحق ابن ابراهیم بن سالم بن عبدالله ابن عمرابن الخطاب، نواسهٔ پنجم خلیفهٔ دوم آیین مقدس اسلام درمنطقهٔ برکی راجان ولایت لوگر آرام گرفته است. این شخصیت که از اثر فتوحات زیاد در راه ترویج وتلقین آیین برگزیدهٔ رحمان، افتخار لقب ابوالفتح رابدست آورده بود، درزردیک بل جوگی دفن شده، مزار پرنارواشان زیارتگاه عام وخاص است. این شخصیت ارجمند جدّ تمام حضرات فاروقی ومجددی افغانستان، هند، پاکستان ماورالنهر، چین وبلغاریاست .

سلطان سیداحمدکبیر، مولاناشاه محی الدین، شاه خلوت، شاه صامت، سیدمحمدپرنده، مولانامحمدعثمان پادخوابی، خلیفه صاحب سید عبدالقادر، ملا فاروق فقیه شناخته شده، سید ابدال، میر ابدال، نور ابدال، باباصاحب موسهی، باباصاحب حصارک، ملاصاحب حاجی آقامحمد، مروکی صاحب، صاحبزاده صاحب آقاجان سرخلیفهٔ حضرت امام ربانی(مولانا شیخ احمد برکی، شیخ حسن برکی و شیخ یوسف برکی) و... رحمہ الله علیهم اجمعین .

نصیراحمد رازی

سدنی ، آسترالیا

واژه های همسو با تصوف

معجزه : امری خارق العاده ازطرف پیغامبران که افراد عادی از آوردن نظیرآن عاجزباشند. خرق عادت اگراز «پیامبر» صادر شود معجزه نامیده میشودواگراز «ولی» صادرشود کرامت گفته میشود.

برداشته صد مرده سرازخاک همانا

ظاهرش ازیاد صبا معجزعیسی است (جامی)

معجزموسی داری که کنی شعبان چوب

ورنه هرچوب مپندار که شعبان نشود (سنایی)

مگرصلابتش ازمعجزات داووداست

که باشدآهن وفولاد پیش اوچوخمیر (عنصری)

به سرمعجزه ی صالح اندر آن ناقه

به صبروخوشدلی هود اندرآن غوغا

(شیخ روزبهان، فرهنگ تلمیحات)

درکشف المحجوب هجویری فرق بین کرامت ومعجزه این گونه بیان شده است: پس بدانک سرّمعجزات اظهارست واز آن کرامات کتمان وثمره ی معجزه به غیربازگردد وکرامت خاصّ مرصاحب کرامت را بود ونیزصاحب معجزه اندر شرع تصرف کند و اندر ترتیب نفی واثبات آن به فرمان خدا بگویی وبکنند وصاحب کرامات را اندرین به جزتسلیم وقبول احکام روی نیست. (ص۲۷۸)

۲- کرامات : کارهای خارق عادت که از انبیا واولیاصادرشود. مرحوم جلال الدین همایی گوید : درکتب صوفیه سخن ازکرامات و خرق عادات وكشف و شهود واشراف برضمیر وامثال این گونه امور غریبه فراوان دیده میشود. گروهی ازمردم گمان میکنند که صدورکرامت وخرق عادت ازبشر محال و ممتنع است واین گونه سخنان ونوشته هارا حمل بریاوه سرایی و ژاژخایی میکنند؛ وحال آنکه اگربه مبانی واصول این اموراشنا شویم وافراط وتفريط را کناربگذاریم، می بینیم که صدورپاره یی ازکرامات وخرق عادات که ازآن به کشف وشهود واشراف برضمیر وامثال آن عبارت می کنند، ازحدود امور طبیعی خارج نیست وتا حدی امکان صدورامور و احوال غریبه را ازبشر باور توان کرد؛ اما به شرط که ازسرحد امکان عقلی خارج نشود.(فرهنگ اصطلاحات عرفانی)

۳- عصای موسی: موسی به مصررفت وفرعون رابه حق دعوت کرد. هنگامی که فرعون ازموسی عاجزآمد اورابه مبارزه با جادوگران خویش فراخواند. ساحران درمجلس فرعون، مارهای خویش رابه طرف موسی رهاکردند، موسی به فرمان خداوند، عصای خودرا بر زمین انداخت وآن عصا، اژدهاشد وهمه ی ماران ساحران رافرو بعید. چنانکه درسوره ی اعراف۷، آیه ی ۱۰۴ میفرماید: فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین. یعنی: پس انداخت عصای خودرا، پس آنگاه آن اژدهایی شد هویدا .

همچنان موسی عصای خودرا برسنگی زد وازآن آب روان شد وبنی اسرائیل ازآن نوشیدند. (فرهنگ تلمیحات)

۴- مرغی که برآن ... بیتی از رباعی ملای روم است:

برخوان ازل گرچه ز خلقان غوغاست

خوردندوخورند، کم نشدخوان برجاست

مرغی که برآن کوه نشست وبرخاست

بنگر که درآن کوه چه افزود وجه کاست

۵- تجلی : ظاهرشدن، روشن ودرخشنده شدن، جلوه کردن . در عرفان نظری و حکمت اشراقی وذوقی، خلقت جهان عبارت ازتجلی حق است که همه چیز راآفرید. درتجلیات نیزمانند حکمت، بحثی که قایل به ترتیب درنظام خلقت است، نظم خاصی برقراراست و انواع و اقسامی دارد. مانند: تجلی اول و دوم و سوم، تجلی جمالی، تجلی جلالی، تجلی اسمایی، تجلی افعالی ...

وتجلی سه قسم است: یکی تجلی ذات وعلامتش اگراز بقایای وجود سالک چیزی مانده بود، فنای ذات وتلاشی صفات است درسطوات انوار آن، وآن را صعقه خوانند. قسم دوم ازتجلیات، تجلی صفات است؛ وعلامت آن اگرذات قدیم به صفات جلال تجلی کند از عظمت وقدرت و کبریا وجبروت، خشوع وخضوع بود. قسم سوم تجلی افعال است؛ وعلامت آن قطع نظر از افعال خلق و اسقاط اضافت خیر وشر ونفع وضرر بدیشان و استوای مدح و ذمّ قبول و رد خلق. چه مشاهده ی مجرد فعل الهی، خلق را ازاضافت افعال به خودمعزول گرداند. اول تجلی که برسالک آید درمقامات سلوک، تجلی افعال بود وآن گاه تجلی صفات وبعد ازآن تجلی ذات. وشهود تجلی افعال رامحاضره خواهند وشهود تجلی صفات رامکاشفه وشهود تجلی ذات رامشاهده. فی الجمله تجلی حق سبحانه تعالی، سبب استتار خلق است واستتارش موجب ظهورخلق . (فرهنگ تلمیحات)

بهمین ترتیب محل تبلیغ وتلقین اکثریت عرفای غیرمقیم هم، همین ولایت لوگر بوده است. مانند: سیدجلال الدین(مشهوربه سیدجلال بخاری {جهان گرد} منطقهٔ شکارقلعه، که مزار مجاور وخادم این عارف بزرگ تاهنوزدرمنطقهٔ مغل خیل بالای تپه یی(ص هفتم)

تعیین شورا از سوی شاه امان الله خان

همین مملکت هستید هر کدام تان درمال حکومت شریک وسهیم شمرده میشوید وازحقیقت این اموال نزد خداوند وخلق مسئول هستید من از احوال واز احتیاجات شما واقف شده واینک برای هر کدام شما فء نقر بیست بیست پوند طلا بطریق بخشش منظور کردم که تسلیم شوید وبرای عساکر غیر نظامی تفنگهای حکومت که نزدشان است بطور انعام برایشان بخشیدم وهم برای هر کدام شما یک فرمان امرنمودم که بنویسند هر کدام که کشته شود برای بازماندگان او (واگر زنده ماند برای خود او) مشغول جنگ گردیده اش معقول منظور فرمودم وبعد این همه الطاف از شما میخواهم که بصدافت وراستی درمدافعه بچه سقو ودر فرونشاندن این آتش نفاق کوشش نمائید وحالا برای هرکدام پول انعام وفرامین مرحمت آئین راتسلیم کنند . من باکمال اطمینان گفته میتوانم که به طرف دو سه ساعت قوت بچه سقومتشتت وپراکنده میشود چه هر کدام از افراد نظامی وغیرنظامی به جدیت داخل جنگ گردیده ومیدانند که اگرهزیمت نمودند تفنگها را از دستهای شان وپوند های طلا را از جیب ایشان بچه سقو وهمراهان او میدزدند .

درینجا وزیر مالیه میرهاشم اقا به جواب من گفت درین فرصت وزارت مالیه نمی تواند که خزینه مملکت را خالی وجیبهای افراد عسکری راملو کند واین مجازت درین وقت قرین صلاح نیست . گفتم اقای وزیراگر این تدبیر را در عرصه عمل نگذاشته از ان کار نگیرید باز دو نتیجه از ان حاصل خواهد شد : قوای حکومت منهزم شده وحکومت موجوده بازنئیس (شخص امان الله خان وتمام وزراء واعیان) سقوط خواهدکرد وانقلابیون آمده شهر وقصرشاهی راتصرف شده وخزینه مملکت رابه یغما خواهندبرد . چه خواهدشد اگرخود شما بدست خود قبل ازآنکه خزینه را دزدها ببرند به اندازه دوسه ملیون رویه افغانی رابه افراد ملت خود انعام بدهید؟؟ من اعتقاد جازم دارم که عسکرها بعد از گرفتن انعام وفرامین مرحمت امیزشکست نمی نمایند پس نتیجه دوم اعنی انتصار قوات حکومت وانهزام قوت شورشپها حتمی است درآنوقت وزارت مالیه وحکومت میتواند که مدت یک ماه این دو ملیون افغانی را از ملت واز طریق مالیه وضرایب دوباره مسترد کند ومن گمان میکنم این تدبیر عین صلاح وهم خیلی معقول است .

زربده مردسپاهی راتاسربدهد وگرش زرندهی سربنهد درعالم/

بانک جهانی و اقتصاد افغانستان

دورسانه های خارجی راجع به افغانستان نزدشان اعتباردارند وازروابط خارجی راضی هستند، ۱۰- آیاتاچه اندازه درانجام سفر و اخذپاسپورت ودرخریدوفروش املاک وتعامل بانک سهولت احساس میکنند، ۱۱- آیاخویش وقوم ودوست ورفیق دارندکه درحالات اضطراری دست خود راپیش آنها درازکنند وکمک بدست آورده بتوانند، ۱۲- آیامحیط زیست را مطلوب میدانند وازآلودگی هوا، ازدحام وبی نظمی وخطرات ترافیکی، گل و لای درکوچه وبازار، زباله وکنفات درشهر بوسیلهٔ افراد که آشغال شانرادر هر کجاکه بخواهند خالی کنند رنج میبرندیا بی تفاوت اند، ۱۳- آیا ازفقدان یا کمبود مستراح عمومی درداخل شهرهاشکایت دارند یانه،

۱۴- آیا موجودیت پارکهاوتفریحگاههابرای اطفال درشهر راقناعت بخش می شمارندیاخیر، ۱۵- آیاصندوقهای شکایات رادرگوشه وکنارشهرکافی میداندیاخیر تابدانوسیله بتوانند دربهبود امورشهرداری وانتخاب یاسرزنش مامورین مسئول همراه صلاحیت داران به تماس باشند.

مسایل پانزده گانهٔ فوق (که طبعایک لست مکمل نیست) بامقیاس خوش بودن یک فرد درزندگیش ربط مستقیم دارند. لازمست برای هریکی ازفقرات یک وزن (یک فیصدی) تعیین گردد که تمام مخاطبین آنرا رعایت کنند. البته حداکثر نمرات یک صد می باشد.

ملل متحد یک شاخص محدودتر ازین فهرست تعیین کرده که به اساس آن درجهٔ خوش بودن درزندگی رامطرح ساخته که براساس آن درسال ۲۰۲۲ کشورمازده نمره حائز نمرهٔ ۴/۲شد، (یعنی ازصددرصد صرف ۲۴ درصد) وازجملهٔ ۱۴۶کشوردنیاکه شامل آن مطالعه بود درصف ۱۴۶مقام داشت ! به عبارت دیگرمردم افغانستان ازنگاه خوش بودن درزندگی پایین ترین نمره را در جهان دارا میباشد.

بانک جهانی محض بااشاره به تحول سطح قیم ونرخ اسعار وحجم صادرات و عوایدداخلی وپرداخت معاشات دروقت وزمان موفوت درکشور اندازهٔ رفاه و خوشی مردم وتحول آنرا بهیچ وجه افاده کرده نمیتواند. برای تحلیل وتثبیت درجهٔ خوش بودن مردم لازمست گامهای فراختر برداشته شود.

امیداست که بانک جهانی ودگرمراجع توانا درآینده راجع به اینکه تحولات اقتصادی و سیاسی آیاباعث افزایش خوشی افغانهادرزندگی گردیده یامیگرددیا خیر، در نشرات خود مطالبی ارائه نمایند./

فیاض بهرمان نجیمی

اشرف غنی با برنامه تمعیق و تداوم اسارت غیر پشتون‌ها می‌خواهد برگردد

حشمت احمدزی در تویی نوشت: «اشرف غنی روی برنامه نجات افغانستان کار می‌کند.» «من شک ندارم که اشرف غنی پیش‌ازاین که ارگ نشین شود و در جریان حکمرانی تلاش فراوان نمود تا افغانستان را بتعبیر خودش رانجات دهد. او، همانطور که در یک نوشته دیگر اظهار نموده‌ام نه دموکرات است و نه مدرنیست. بلکه یک مستبد قومگرایی طرفدار مدرنیزاسیون و عقلانیت ابزاری است.

اودراصل رهرو محمود طرزی و محمد گل مهمند برای ایجاد هویت‌سازی پشتونی است. اونظریات پدران پشتون‌یسم را بگونه میتودیک و ساماننده مرحله بلند ارتقا داد و موفق شد در کوتاه مدت هویت ناسیونالیستی افغانی / پشتونی برای تبارش بسازد. بسیج گسترده به‌ویژه در فکر جوانان پشتون‌تبار به وجود آورد.

رمزهای جدید مثل پرچم، شاه امان‌الله، سرود ملی، قهرمانان در ورزش کریکت و چیزهای زیاد از جمله دشمن‌سازی تحلیلی یکی پس دیگری ایجاد کرد که بخش بزرگ از جوانان فارسی‌زبان غیر پشتون ناآگاهانه عقب آن روان شدند.

برای اهدافش یک نظام مکمل را ایجاد و جوانان آموزش‌دیده پشتون تبار در نهاد های آموزشی غربی را که با نظریه ناسیونالیسم مدرن آشنایی داشتند، بر محور افکارش در نقاط کلیدی جا بجا ساخت. آن نسل دیگر متعلق به اندیشه ناسیونالیسم پشتونی اشرف غنی است و از آن عقب نمی‌رود!

چند سال پیش یکی از نزدیک‌ترین اشخاص به اشرف غنی [فعالاً نمی‌خواهم اسمش را بنویسم] برایم قصه‌های جالب از برنامه‌های قومی اشرف غنی کرده بود. در آن زمان من یکبار به افغانستان رفته بودم و عمق تبعیض قومی را واضح دیده نتوانسته بودم. آن شخص می‌گفت: پشتون‌ها در درون ارگ در تمام امور کلیدی نصب‌اند. فضای گویشی ارگ پشتو یا انگلیسی است و با کسانی‌که پشتوبلد نیستند یا توهین‌آمیز برخورد میکنند و یا آنها را تخریب می‌نمایند. حتا در بین محافظان اصلی ارگ به مشکل می‌توان با غیر پشتون مواجه شد.

در تمام مقام‌های کلیدی اداره امور پشتون‌ها بودند. شورای امنیت ملی نیز با اکثریت پشتون‌ها بودند. اگر در جایی پشتون در مقام اول نمی‌بود، حتمی معاون باصلاحیت آن پشتون بود. عده زیادی از پشتون‌های فارسی‌زبان نیز فراوان بودند که در ظاهر تصوری‌شد فارسی‌زبانان‌اند. کمتر تاجیک و بیشتر هزاره‌ها و ازبک‌ها نقش مجری‌های بی‌صلاحیت را داشتند.

کسانی به مثل اکرم خیلواک گل سرسبد اشرف غنی بود. شخص خیلواک رشته‌های پیوند اشرف غنی با پشتون‌های متعصب دیگر از حلقه یون‌ها را در برون تأمین می‌کرد.

تعبیر فیصله مجلس با توشیح حامد کرزی در مورد شناسنامه کار همان حلقه بود. حتا سندسازی در باره تعدد اقوام در همان دوره اول صورت گرفته بود و در یک پرونده نزد اشرف غنی نگهداری می‌شد. تغییر شناسنامه در شکل موجود که طالب‌ها نیز به سرعت به توزیع آن ادامه می‌دهند، فشار گروه پر قدرت افراطی قومی بود که سبب عقب‌نشینی سازشکارانه عبدالله عبدالله شد.

در واقع حمدالله محب، فضلی و دیگران گودی‌های در دست آن حلقه نامرئی بودند که کمتر در رسانه‌ها به گونه منظم ظاهر می‌شدند و از نشانه‌گیری دگراندیشان محفوظ باقی ماندند. یک حلقه بود که همیشه باید مورد توجه و تاخت‌وتاز قرار می‌گرفتند تا مدیران اصلی برنامه‌ساز ناشناخته باقی بمانند.

زمانی که من از سوی GIZ به کابل رفتم، چند باری اتفاق افتاد تا به اداره امور بروم. در مورد اداره امور سابق نوشته‌ام. اما یک نکته را که با این نوشته می‌خواهم تکرار کنم همانا مشاهدات من از نزدیک بود. آنجا دیدم که چگونه در اطراف ارگ تنها نظامیان پشتون‌ها بودند. آنها حتا به فارسی صحبت نمی‌کردند. آنجا هر سرباز و هر فرمانده پشتون بود. محیط گویشی و تبادل نظر هم پشتو بود. این که امروز زبان طالبان را اکثریت مردم افغانستان نمیدانند، هسته آنرا اشرف غنی گذاشت. زمانی‌که اشرف غنی از “تحول و تداوم” گفت، کمتر عقل سیاسی‌های تاجیک، ازبک یا هزاره‌ها قد داد که هدف ویرایش برنامه ادامه پشتون‌سازی مکمل افغانستان درک کنند.

در دور دوم انتخابات ریاست‌جمهوری، دوست عزیزم لطیف پدرام یگانه کسی بود که آنرا بارها بسیار دقیق افشا نمود، اما ذهن همه آنتن‌های بلندداشت که به عمق خطری ببرد. حالا این موجود سراپا عقده‌های قومی روی نجات افغانستان فکر میکند و ممکن در تلاش پی افگنی برنامهٔ باشد که دست ایدئولوگ‌های ناسیونال سوسیالیست هلتری را از عقب ببنند، تمام عقده‌های حقارتش را در خود بزرگ بینی کاذب بهم‌ریخته چونان زهرماری برای مبارزان عدالت خواه غیر پشتون باقی خواهند ماند.

(دنباله در ستون دوم همین صفحه)

این ها آزادی نیست، بل بی بند و باری، بی توجهی و حتی بی نزاکتی و پایتتر از است. همه چیز در یک محدوده قید است و احاطه و محدود شده است. به همه حال فکر کنم برای فعلا همین قدر در این حصه کافی است . در این روز ها که کشور عزیز ما در یک بی نظامی قرار دارد. باز عطش تغییر نام جاده ها و محلات شروع گردیده ، شهر چاریکار را طالبان شهر امام اعظم رح مسما نموده اند، و ممکن است هم بزودی نام لغمان را در بابا، نام بغلان را امام قطیبه، و همین طور ننگرهار را میالی صیب (صاحب) پکتیا را پیر کرم شاه ، و حتی امکان آن می رود که ارزگان را ملا عمر کلیی و یا شهر قندهار را ملا هیبت الله شار و یا کلی، تغییر نام دهند. در افغانستان عزیز و دیدنی دار نباید هیچ کار و خدمت شود فقط نام تغییر کند و تغییر داده شود، و با این موضوعات، انگار نمایند که کار شان کارستان است. اگر طول تاریخ و عرض جغرافیا در این خطه نظر اندازی شود چه در زمان اشغال بریتانیا و شوروی و ناتو و حتی استیلای پاکستان و غیره و حتی از زمان اسکندر و جانسوز و غیره نام نپی و اسم گزاری نمودند، اسکندر مقدونی در هر محیط و محلی که لشکر کشی می نمود و به قولی آنچنانی ، که گویا فتوحات می نمود ، در هر مکانی که می رسید و گویا فتوحات داشت ، محلی و مکانی را بنام خود و القاب اش نام گزاری می کرد و سکه یی به نام اش ضرب می زد چنانچه در نواحی شمالی بزرگ و مربوطات بگرام کوهستان چاریکار و کاپیسا محل های را بنام امپراتور و یا مقدونیه کوچک و یا. اسکندریه و یا الکزاندریه تون مسما می ساخت اما از آن تاریخ در حدود دو هزار و پنجصد سال سپری می شود اما. چاریکار بسا مکان های که چند صبا ی هم اگر تحت سلطه و سیطره فرار داشت همان است که بود ، و همین طور بسا جا ها و مکان های دیگر همان طور که بود است ، مد جزر زمان و گذشت ایام و باد ها و تند باد ها بدان تغییر آورده نتوانست. و همین طور در زمان قدرت حزب دموکراتیک خلق نه (ترون شار) جای و جلال (جلال آباد را گرفته توانست) و نه هم شفاخانه علی آباد (نیاز محمد مومند روغتون شد) و نه هم شفاخانه جموریت را که به نام (سورگل ختیز روغتون) مسما نموده بودند دوباره بهمان چیزی که بود، است(شفاخانه جمهوریت) همه این چیز ها روزی در تاریخ واقعی توسط ژورنالستان واقعی و قلم بدستان حقیقی نوشته خواهد شد ، به هر ترتیب (تاریخ) را که سر چپه کنی (خیرات) می شود اما نباید که تاریخ را (خیراتی) نوشت و (خیرات) کرد. (خیر) مردم و ثواب همگانی و (خیریت) و حقانیت در ابراز حقیقت ها و عدالت و احیای قانون و منکی به واقعیت ها است .

با این شعر تازه دوست گرامی ام وارث الشعرا آقای نذیر ظفر ، بر ختم این نوشته نقطه می گذارم :
چه بلایی به باغ آوردند
دزد را با چراغ آوردند
بلبلان را کشیدند از گلشن
جای آن خیل زاغ آوردند! (ادامه دارد)

پیشگیری از در افتادن به اسارت مضاعف از مسیر مبارزه عدالت خواهانه برای «حق تعیین سرنوشت «تا مرز جدایی می گذرد»!

غزلی از حضرت سعدی علیه الرحمه

من ندانستم از اول که تویی مهر و وفايي

عهد نایستن از آن به که ببندي و نپايي

دوستان عیب کنندم که چرا دل به تو دادم

باید اول به تو گفتن که چنین خوب چرایي

ای که گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه

ما کجاییم در این بحر تفکر تو کجایي

آن نه خالست و زنخدان و سر زلف پریشان

که دل اهل نظر برد که سریست خدایي

پرده بردار که بیگانه خود این روی نبیند

تو بزرگی و در آینه کوچک نمایي

حلقه بر در توانم زدن از دست رقیبان

این توانم که بیایم به محلت به گدایي

عشق و درویشی و انگشت نمایی و ملامت

همه سهلست تحمل نکنم بار جدایي

روز صحرا و سماعست و لب جوی و تماشا

در همه شهر دلی نیست که دیگر بر بایي

گفته بودم چو بیایي غم دل با تو بگویم

چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایي

شمع را باید از این خانه به در بردن و کشتن

تا به همسایه نگوید که تو در خانه مایي

سعدی آن نیست که هرگز ز کمندت بگریزد

که بدانست که در بند تو خوشتر که رهایی

مشتاق احمد کریم نوری

پاداشت زبانه‌ها و حرمت فرهنگها و نوعیت سیاستها

اهدایه مرتضی پردیس، استاد هنرهای زیبای پوهنتون کابل و هنرمند بلند جایگاه وطن و مشاور اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان او مبتکر رنگ آزادی و هنر سالار هنرهای تجسمی میباشد

و قرار است در جشنواره بزرگ هنر و فرهنگ که در بیست و پنجم ماه فیروزی برگزار میشود، از اوشان بنام هنرمند برترو شایسته تجلیل و تجلیل گردد. او بیان می دارد که :



مرتضی پردیس احمدزی

من نقاشم سروکارم بایرس و رنگ است نفرتم از جنگ و توپ و تفنگ است در هر رنگ تجلی پروردگاری بینم زندگی را در صلح هر دیار می بینم استاد مرتضی پردیس احمدزی، انسان شریف و مبتکر و شخصیت شخیص وبدون تبعیض، و فرهنگ پرور و هنردوست و مردمی پابند اصول هنر و فرهنگ می باشد.

خدایا شروع سخن نام توست وجودم به هر لحظه آرام توست دل از نام و یادت بگیرد قرار خوشم چونکه باشی مرا در کنار سال جدید میلادی فرا رسید و تا نشر این مقاله اقلا یک و نیم ماه دیگر هم از آن سپری می شود، من به خاطر مصروفیتها و کار روز مره به خاطر معیشت و زندگی وهمچنان کاربالای کتاب جدیدم (هنر و فرهنگ در گذرگاه زمانه) و اینکه هنرمند کیست و فرهنگ چیست ، لذا مقاله های این سلسله راهم اقلا کوشش می نمایم که کمی بیشتر بنویسم به همین خاطر وقتی در این ابتداء سال این نوشته را تکمیل می نمایم و تا تأیپ میگردد ، ماه دیگر فرا میرسد واقعا که بی برکتی در همه چیزها و موضوعات رونما شده ، و قیمت ها هم به طور سرسام آور رو به فزونی است.

باید گفت که تنها دو روز در سال است که نمیتوانی هیچ کاری کنی، یکی دیروز و دیگری فردا ، اما اگر هر کسی در یکسال بخواهد که هر روز در خود یک تغییر نیک و مثبت بیورد و ایجاد کند ، در یک سال می شود ۳۶۵ تغییر، و آنهم تغییر نیک و مثبت . در این کتاب جدید یاد آوری گردیده ، که سعی دارم تا انعقاد چهارمین جشنواره هنر و فرهنگ ، که قرار است بزودی به تاریخ بیست و پنجم فیروزی ۲۰۲۳ میلادی در کالیفورنیا شمالی از طرف اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان تدویر یابد، این کتاب را به اهل علم و هنر و فرهنگ پیشکش نمایم در این اثر اشاره نمودیم که وجهه هنرمندی در رقصانی و عریانی و دهل زنی نیست بلکه در پیام در مصاحبه در مصافحه و مباحثه و همین طور در زیبا کلامی و نغز نویسی و نمایش گردانی و نمایش نامه نگاری و بسا مسایل و موضوعات است که روی آن عکس و مکث گردیده است.

در این آواخر در دنیای مجازی و مجرا های شبکه های اجتماعی ، بعضی ها. تنها را تنها می نویسند، همینطور فقط را فقد، متاسفانه را متعسفانه و هكذا خالصانه را خالیسانه و یا هم ، راضی را رازی، گلنوم را گلسوم ! و احیانا هم تذکار داده شود نه تنها که در پی اصلاح و رفع نقیصه نمی شوند که حتی بر غلط شان هم سخت پافشاری می نمایند. مثل پارچه تمثیلی که محترم حاجی کامران صاحب ، نقش یک داکتر را داشت و زمانی که مریض را معاینه می کرد به خاطر شنیدن ضربان قلب مریض، گوشکی معاینه را به طرف راست قرار داده ، که بیمار و یا مریض می گوید داکتر صاحب اگر ضربان قلب را می شنوید ، خو قلب طرف چپ است نه به طرف راست و یا شانه راست ام، (داکتر کامران صاحب) می گوید که طبابت جدید ثابت ساخته که طرف راست است، و حتی جیب را معاینه باید نمود که چند در کیسه است و منظور شان این بود که سابق طبیبان گرامی بعضی شان فیس را برای اشخاص بی بضاعت نوشته بودند که رایگان است، و سر فیس چانه زنی نبود، حالا مریض با مرگ دست و پنجه نرم می کند، انشورنس و کو پیمنت در خواست می شود. چیزی دیگری که در این عصر حاضر و در این دنیای دیجیتالی دیده شده ، در رسانه های مجازی با تیلفون های همراه از میت در وقت شتشو عکس می گیرند و بدون اجازه نشر می نمایند، و نامش را مانده اند که آزادی رسانه یی است، در حالیکه هر قدر میدان شغالی باشد و میلان و جولان برای تازیدن اسپ ها باشد، آدمی در چوکات ادب و اخلاق و نزاکت ، قید است، و نه باید که از حد معمول و فضای ترسیم شده تعادل و اندازه و اجازه عدول نمود. همه در محدوه ادب و اخلاق قید می باشند.

هر موضوع و هر چیز را می شود و نباید به صفحات مجازی کشاند حتی نمی شود در مراسم خوشی کسی و یا دوستی اشتراک کرد، و اودوست که خود پول گزاف را برای فلمبرداری داده، نباید مهمانان تیلفونهادستی را کشیده از رقص و قرص واز بعضی موضوعات که فضای خصوصی پنداشته میشود عکس کندو یا گرفت ویا جریان محفل را به صورت زنده و لایف از فیس بوک اش نشر نمود .

علماء و مشایخ لوگر

به نام علی ملنگ بابا شاهدمدعای ماست. سیدمحمد میربرکات یا میر برک، یکی از مشایخ بزرگست که در منطقه کانی کرم وزیرستان میزیست و آتش جنگ اقوام وزیری و مسعود راهواره خاموش مینمود، بناً او را بنام (اورمر بابا) یاد میکردند. او هم بادوازه تن از اعضای فامیلش به لوگر آمده در منطقه برکی راجان اقامت گزیدند. ایشان به لهجه خاص خودشان (اورمری) حرف میزدند، اولاده شان در ولسوالی برکی برک سکونت داشتند و دارنده و بناهای پدران خود (زقوم خیل، توراخلیل، گل چور، باروخیل، درویش، شیخان خیل، استوبی، خرم خان و...) یاد میشوند.

بنح نواسه میربرک بنا برخواست سلطان محمود غزنوی برای جهاد سونمات به هندوستان رفتند. بعد از سونمات چون محمود غزنوی شهادت و کارنامه های آنها را دید، پس از فتح، با بخشیدن اقطاع اراضی نوازش داد که آن محلات منجبت ارتباط صوتی بنام آنها مسما گردید و تاهنوز بهمان نام هایاد میشوند: میرشکر (شکرده)، میرکمر (کمری)، میرچکر (چکری)، میریحی (ده یحی)، میرخورد (خورد کابل).

اولاده سیدعلی همدانی (رح) از کشمیر روبه سوی لوگر نهاده، یکی آنها در مناطق پاراجنار بازماند، و سید حامد صامت، سید خلوت و سید محمد پرده به لوگر آمدند و در مناطق پادخواب شاهانه (شانه) پادخواب روغنی و چرخ اقامت گزیدند و مرجع عام گردیدند.

همچنان سه خلیفه حضرت امام ربانی (رح) در ولسوالی برکی برک (شیخ احمد برکی، شیخ حسن برکی و شیخ یوسف برکی) در مکتوبات امام ربانی بنام هر سه شیخ موصوف مکاتیب جداگانه شرف صدور یافته است.

خواجه احمد (سراج الدین) متوفی ۵۶۷۰ ه و ابوالفضل خواجه محمد یونس سجاوندی متوفی ۵۴۲۱ ه از علماء نامدار زمان خود بودند. خواجه احمد که ملقب به سراج الدین است، عالم جید در علم میراث است و کتاب مشهور سراجی تألیف اوست، و خواجه محمد یونس را که ملک الکلام هم می گفتند عالم در معرفت قرآن مجید است و رسالات مشهور در تجوید از او بازمانده است.

همچنان قاضی سیری متوفی ۹۷۹ ه در علم قافیه و عروض شهرت دارد. مولانا (واهی) و مولانا (بیکسی). در مورد خواجه محمد یونس گفته میشود که وقوف قرآن عظیم الشان نتیجه زحمات اوست و او را شیخ الاسلام و شمس الاثمه می خوانند، چنانچه در لوح سنگ مزارش نوشته اند:

ملک الکلام است، نیست کس مانندش

قطب است که خاص و عام می داندش

از روی وقوف زینت قرآن داد

زان روی ملک الکلام می خواندش (ادامه دارد)

عزیزان محترم!

من که ۷۸ بهار زندگی را پشت سر گذاشته ام و در این ایام کهولت از من هیچمدان جز سیاه کردن صفحاتی چیزی میسر نخواهد شد. آنچه در حافظه باقی مانده، همچو میوه های خشکی که بازمانده در شاخه های بلند خواهد بود، که گذشت زمان و باد و باران مزه آنرا برده باشد و یابه منابه گل های خشکیده و پرپر بر سر مزاری جلب توجه خواهد کرد.

بهر صورت، به حکم «الامر فوق الادب» دستور آقا صاحب محترم اجرا شد. من خادم و دعاگوی شما عزیزان هستم.

عرض حرمت، خواجه محمد نعیم صدیق، ۷ فبروری ۲۰۲۳ میلادی /

پس باید قدرت در مرحله قبل و پسا قدرت سیاسی، به ابزار های کسب قدرت توجه کرده و در تعامل با سایر گروه های قومی، از احتیاط لازم کار گیرد. در ضمن، طرح بسیج تاجیک ها باید روی یک مانیفست، اجرایی شود. مانیفستی که بتواند قدرت گمشده تاجیک را دوباره باز گرداند و اقتدار تاریخی آن را اعمال نماید. /

حکایتی از گلستان سعدی (رح)

یکی از شعرا پیش امیر دزدان رفت و ثنایی بر او بگفت. فرمود تا جامه از او بر کنند و از ده به در کنند. مسکین برهنه به سرما همی رفت. سگان در قفای وی افتادند. خواست تا سنگی بر دارد و سگان را دفع کند، در زمین یخ گرفته بود، عاجز شد. گفت: این چه حرامزاده مردمانند، سگ را گشاده اند و سنگ را بسته! امیر از غرغه بدید و بشنید و بخندید. گفت: ای حکیم! از من چیزی بخواه. گفت: جامه خود می خواهم اگر انعام فرمایی.

رضینا من نوالک بالرحیل.

امیدوار بود آدمی به خیر کسان

مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان

سالار دزدان را بر او رحمت آمد و جامه باز فرمود و قبا پوستینی بر او مزید کرد و درمی چند.

داکتر حمیدالله مفید

چرا مردم افغانستان علی الرغم تلاش های دولت. افغان نشند

یک نگاه تاریخی: اگر دولتمداران بجای راستی و صداقت جعل و فریب را پیشه کنند جامعه بجای صداقت به فریب و جعل روی می آورد،. آنگاه شیرازه زندگی برهم می خورد.

بنگرید: قبایل مغول در زندگی ابتدایی شان هریک جدا از هم بسر می بردند. همه افراد و قبایل دیگر دشمن آنها شمرده می شدند. تنها فرزندخواندگی می توانست شخصی را وارد قبیله و خانواده دیگر کند. لذا قبایل پیوسته در جریان نابودی همدیگر می رزمیدند. هنگامی که یک قبیله بر قبیله دیگر فایق می آمد، بزرگان قبیله مغلوب را می کشتند و جوانان و کودکان آنها را به بردگی می گرفتند. یعنی قبیله شکست خورده نابود می شد. اما جنگیز این مناسبات عنعنوی را برهم زد. او هنگامی که یک قبیله دشمن را شکست داد، تنها رهبران قبیله را کشت. اموال قبیله را غارت نکرد و همه قبیله را در کنار قبیله خویش پذیرفت.

جنگیز نظام منضبط ارتشی را بنیاد نهاد. در نظام جدید، جنگیز جوخه های ده نفری از جنگاوران را تشکیل داد این ده نفر از قبایل مختلف می بودند. این ده نفر سوگند برادری یاد می کردند. این ده نفر تعهد می کردند که برادران خود را در میدان جنگ تنها رها نمی کنند. هیچ کس حق رها کردن جوخه را نداشت. ده جوخه یک گروه صدنفری می شد که در راس آنها یک فرمانده تعیین می گردید این گروه صدنفری را «زگون» می خواندند. بعد ده گروه صد نفری زیر رهبری یکی از فرماندهان بزرگ که آن را خود جنگیز تعیین می کرد فعالیت داشتند. این گروه هزارنفری «مینگن» نام داشت.

(در اینجا خاطر نشان می گردد که تئوری هزاره ها که گروه هزار نفری جنگیز خان بودند نادرست است، زیرا هزار را در مغولی (مینگن) می گویند نه هزار) و در نهایت ده گروه هزار نفری یک لشکر را می ساخت که یک «تومن» بود. جنگیز از همه اقوام مغول توانست ۹۵ تومن (لشکر ده هزارنفری) ترتیب کند. او با این اقدام از یکطرف لشکری منضبط تحت فرمان خود داشت، در عین حال همه قبایل را متحد ساخت و زمینه را برای برپایی یک امپراتوری بزرگ و دیرپا بنیاد گذاشت.

این تجربه توسط ترکان عثمانی اعمال شد و افغانستان هم از آن برخوردار گردید. صاحب منصبان نظامی افغان به ترکیه فرستاده شدند تا آموزش نظامی ببینند و مشاوران ترکی به افغانستان فراخوانده شدند تا ارتش یا اردوی افغانستان را بسازند. آنها تجربه جنگیزخان را همانگونه که خود از آن استفاده می کردند، در افغانستان هم اعمال کردند. در اردوی افغانستان کوچکترین واحد نظامی را دلگی نام نهادند که متشکل از ده نفر بود، بعد تولی که صد نفر سپاهی داشت، بعدش کندک و غند و فرقه. اما چیزی را که در اینجا فراموش کرده بودند و رهبران حکومت نتوانست آن را تطبیق کنند، حس قومی بود. جوانان بدخشان و بامیان در جلال آباد خدمت می کردند و یک فیصدی بلند این جوانان دوباره به خانه های شان بر نمی گشتند. بیشتر آنها را گرما می زد. اما جوانان جنوب به شمال خدمت نه که حکومت می کردند. چون حاکمان اغلب از قوم پشتون و فرماندهان نظامی نیز تقریباً همه پشتون بودند. در میان مردم این جمله ها دهن به دهن می گشت که مادر پشتون قوماندان می زاید و مادر دیگر ملیتها عسکر. در دلگی ده نفری که خدمت می کردند، عموماً متشکل از همه ملیتها نبود. هزاره ها و ترکمن ها را معمولاً برای خدمات لوژستیک به اصطلاح آن زمان نفر خدمت می ساختند.

جنوبی به خاطر که شمالی را سرکوب و تاراج کرده بودند، از خدمت در نظام معاف شدند. اما رهبری نظام را در دست داشتند. دولت حس تابعیت را در مردم تقویت می کرد و برای مردم رسماً تذکره تابعیت توزیع می نمود. هرچند در قانون اساسی گفتند که هر کس از افغانستان است، افغان است. اما برخلاف آن عمل می شد. متأسفانه هیچ تاجیک و هزاره و اوزبیک حس افغان بودن را پیدا کرده نتوانستند. چه خوب فرصتی بود در چهل سال حکومت محمد ظاهرشاه که در هر واحد کوچک نظامی جوانانی از هر ملیت استخدام می شدند و سوگند برادرخواندگی یاد می کردند و دو سال تمام دوستی و محبت تبادل می کردند و هنگامی که ترخیص می شدند، حس دوستی و صمیمیت را باخود شان به خانواده و دهکده های خویش می بردند. در این صورت بود که افغانستان، افغانستان می شد و همه مردم هم خود را افغان می نامیدند. اما دیدیم که چنین نشد و نخواهد هم شد.

ایدون بهتر است تا پشت افغان و افغان بازی را بگذاریم و همه خود را افغانستانی و باشندگان یک سرزمین واحد بنامیم.

یادداشت: در این نگارش از کتاب قانون جنگیز که در برگه بخوانیم و بدانیم به نشر رسیده بود استفاده اعظمی شده است. /

شرح اشتراک هفته نامه امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰ دالر - یکسال (۸۰) دالر

کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر = یکسال (۹۰) دالر

سایر کشورها: ۶ ماه (۵۰) دالر - یکسال (۱۰۰) دالر

Omaid Weekly

12286 Ashmont Ct #202

Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel/Fax : (703) 491-6321

Email: mkqawi471@gmail.com

عبدالناصر نورزاد

چالش های رهبری و تفکر سیاسی تاجیک ها

قدرت سیاسی و جدال روی کسب آن، از موضوعات محوری سیاست است. انسان از زمان شناخت قدرت سیاسی و اهمیت آن برای بقایش، همواره از راه ها و طرق های مختلف های برای کسب آن تلاش کرده است. این طرق و راه ها، بعضی مواقع منجر به کشمکش های خونین میان انسان ها شده و در عصر حاضر، روش های مدنی نیز در آن اثر گذار بوده است.

تاجیک ها نیز برای کسب قدرت و حفظ هویت شان، فرازوفرودهای فراوانی را گذرانده اند. اگر به متون تاریخی، دقیق توجه کنیم در می یابیم که تاجیک ها حد اقل پس از سلطنت سامانیان و غزنویان از متن به حاشیه قدرت کشیده شدند و با تشکیل حکومت ابدالی ها به صورت گسترده زمینه افول تاجیک ها، از محور قدرت تنزیل یافت. این موضوع در ابتدای امر، چیزی قابل لمس نبود و چندان حساسیتی هم در میان تاجیک ها، خلق نکرده بود، اما اتصال روش های هژمونی طلبانه دیگران در برابر تاجیک، تاجیک ها را آهسته آهسته در برابر این موضوع حساس ساخت و منجر شد تا تفکر سیاسی در محور نیروهای تاجیک شکل بگیرد. در نتیجه، با آغاز سده بیستم و با کسب قدرت سیاسی توسط جیب الله کلکانی و بعدها پروفیسور برهان الدین، نمودهای از اقتدار سیاسی تاجیک ها، پدیدار شد.

تاجیک ها با حساسیت خاص نسبت به کسب قدرت سیاسی، از ابتدای قرن بیستم با ایجاد حلقه های فکری و ایدئولوژیک تلاش کردند تا خلق تاجیک را از این بحران بکشند؛ اما نبود یک دید استراتژیک در میان رهبران و توده های تاجیک، باعث شد تا تاجیک ها به صورت تدریجی، از متن به حاشیه قدرت، رانده شوند؛ تا جایی که امروز جایگاه تاجیک ها در رأس هرم قدرت سیاسی بخصوص پس از به قدرت رسیدن طالبان شکل نمادین و تزئینی به خود گرفته و یا هیچ شده است.

مبحث فعلی در این نوشته، بررسی متغیرهای متفاوت در شرایط کنونی که زمینه ساز تضعیف و مانع فراوری تاجیک ها در جهت کسب اقتدار سیاسی ایجاد کرده است، می باشد نه پرداختن به عوامل آنها که از حوصله نوشته حاضر بیرون است. اما آنچه مهم است این است که فقدان یک دید ایدئولوژیک و یک تفکر بسیج گر، باعث شده تا تاجیک ها به ندرت بتوانند در محور یک بسیج تاجیک تبار گرد آیند. علت این کار، موجودیت روحیه محافظه کار و تا حدودی فردگرایی در میان تاجیک ها بوده که امکان بسیج سیاسی و اجتماعی آن ها را با دشواری جدی مواجه ساخته است.

در ضمن، از اینکه تاجیک ها در طول تاریخ مبارزات شان، با روش های متمدنانه و مدرن مبارزه کرده اند، در حالیکه این روش ها اغلب با شکست مواجه شده است. زیرا دشمن، با شیوه و طرق متفاوت به مقابله با تاجیک ها می پردازد، در حالیکه تاجیک ها، روش نهایت محتاطانه را در پیش گرفته و توجه می کنند تا در مبارزه برای کسب قدرت سیاسی، کسی را آزرده نسازند. این کار با وجود ظرفیت فرهنگی بالنده و پویای جوان محور در میان تاجیک ها، مانع بزرگی در این راستا فراوری کسب اقتدار سیاسی تاجیک ها، محسوب می شود.

در قدم بعدی، رهبری ای که قرار است بوسیله قدرت تاجیک ها برای کسب قدرت سیاسی، آماده شود، به علت فقدان یک ساختار منظم تشکیلاتی سیاسی و بسیج گر که توان خلق انگیزه در میان تاجیک ها را نماید، یکی دیگر از چالش ها، فراوری کسب قدرت سیاسی از سوی تاجیک ها محسوب می شود. در مرحله بعدی، اگر توفیقی برای تاجیک در امر کسب قدرت سیاسی، محسوب شود، این خلق باید بسیار باز، بدون تعصب و تنگ نظری، دیگران را نیز در قدرت سیاسی، شریک می سازند. اینجاست که دشمن از این خلا و خوش قلبی تاجیک ها استفاده کرده و برای حذف آنها از قدرت سیاسی، راههای رامی یابد. (ستون اول این صفحه)

خاطرات استادان و شاگردان

لیسه عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه و خاطرات استادان و شاگردان لیسه عالی حبیبیه همراه با عکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاً هر چه زود تر شرح حال و سرگذشت و خاطرات خود را به آدرس هفته نامه امید ویا ایمیل ذیل تا آخر ماه دسمبر ۲۰۲۳ ارسال دارند. تلفون ۶۳۲۱ ۴۹۱ ۷۰۳
mkqawi471@gmail.com
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge
VA 22192—7075 U. S. A.

Maaid Weekly

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 31, Issue No. 1103, FEBRUARY 21, 2023, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel : (703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

کتاب (یادداشت‌های استادخلیل الله خلیلی) توسط بانوماری خلیلی ناصری و آقای افضل ناصری، به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. علاقمندان میتوانند یک نسخه آنرا از مرجع ذیل بدست بیاورند :

Memoirs of Khalilullah Khalili: An Afghan Philosopher Poet – A Conversation with his Daughter, Marie (ISBN-13: 978-0615889726, 554 pages, \$19.99) is available in paperback in English and Persian at www.amazon.com.

بانک جهانی و اقتصاد افغانستان

به وطن می باشد. هنگامی که افغان ها برمی گردند طبعاً یکمقدار اسعار با خود می آورند. اگر مقدار اسعار وارد شده چشمگیر باشد تأثیر موفقی آن بر نرخ افغانی محسوس میگردد. شاید بکتهعداد افغانها در خارج به تنگ آمده و عزم عودت بوطن رداشته باشند ولی بکتهعداد آنها از رژیم طالبان می هراسند و به برگشت به وطن اراده ندارند. در صورت معکوس، فرار مردم از کشور بر نرخ افغانی تأثیر منفی دارد، مهاجرین همراه با پول افغانی به خارج کوچ نمیکنند، ایشان اولاً نقود خود را به اسعار خارجی تعویض کرده و بعد بیرون میروند، احتمال میروند آنانیکه خیال برون رفت رادارند اخیراً استفهام کرده باشند که تعدادی از برون رفتگان در خارج به مشکلات مواجه شده دوباره به وطن برگشته و هنوز هم بر می گردند. این مسئله باعث شده که به مقایسه یک یا یک و نیم سال قبل کمتر نرفرخارج رو باشند ولذا تقاضا برای خرید اسعار خارجی به تناسب عرضه آن تقلیل یافته باشد.

تغییر در عرضه پول هم بر نرخ اسعار تأثیر گذاشته میتواند. اشاعه پول جدید اگر سبب توسعه عرضه پول در بازار شود که نرخ پول (ریخ) در داخل تنزیل کند و کسانیکه پول زاید دارند تشویق شوند که یک اندازه آنرا به جاهایی انتقال دهند که پول بیشتر قدر میشود، در نتیجه قیمت افغانی در داخل کاهش مییابد. برخلاف اگر عرضه پول در داخل کاهش یابد، در نتیجه تکت پولی بلند میروند و ورود اسعار خارجی افزایش مییابد و قیمت افغانستان بلند میروند. سرمایه گذاران خصوصی خارجی اولاً باید اسعار را در بازار آزاد یا در بانکها به افغانی تبدیل کنند که در هر دو صورت نرخ افغانی بلند میروند. یکی از کارشناسان در مورد افغانستان بانام طارق فرهادی ادعا داشته است که زمینه برای ورود سرمایه خصوصی خارجی به افغانستان فعلاً فراهم نیست و سرمایه گذاران خصوصی خارجی هنوز هم از پیش آمد و طرز حکومتداری طالبان خوف دارند. پس نقش امارت در تقویة نرخ افغانی از طریق تشویق سرمایه گذاری خصوصی خارجی تاکنون مجهول بوده است.

۳- بگفته بانک جهانی از مشکلات مراجعین بانکها کاسته شده و سپرده گذاران فعلاً نمیتوانند به آسانی پول شان را از بانکها برداشت کنند. بگمان اغلب رسیدن بانکونتهای جدید و همچنان انتقالات یکجانبه اسعار از خارج اسباب سهولتهای بانک راموجب شده و مزید بر آن پرداخت معاشات کارگران رادرمواقع موقوف ممکن ساخته باشد. طبق دستور امریکا یک مقدار معاشات از تخصیص کمی امریکا و از طریق سایر موسسات کمک دهنده توزیع میگردد که به طالبان هیچ ربطی ندارد و کدام کربدتی به امارت شان راجع نمیسازد.

۴- بانک جهانی اظهار داشته که تقاضا برای کارگران ماهرو غیر ماهر بنابر مشکلات جوی تقلیل یافته که چنین یک امر در اثر سرمایه های زمستانی و هم گرماهای تابستانی وقوع می یابند. درینجا طبعاً نقش از طبیعت میباشد که از مردم، در جای دیگر امریکا ادعا کرده که با خروج عساکرش از افغانستان در حوالی یکصد هزار نفر از افغان هائی که در ظرف بیست سال اشغال با امریکاییها همکار بوده اند نیز به خارج انتقال داده شده اند. در جمله این تعداد نفر طبعاً هزاران شخص چیز فهم و مسلکی نیز شامل بوده اند که در نتیجه فرارشان از وطن در عرضه کارگرمایر تقلیل آمده که این وضعیت کار فرمایانی را که میل به استخدام آندسته از کارگر رادارند دل سرد ساخته که دیگر در پی استخدام شان نیفتند.

۵- بانک جهانی به این باور است که در عایدات دولت از یاد بعمل آمده است. اگر این ادعا درست باشد، علل آنرا میتوان از یکطرف در تقلیل نسبی ثقل ادار و وقاچاق سراغ کرد و از جانب دیگر در معرفی و توسعه چشمه های جدید عایداتی از قبیل فروش و تأیق، پاسپورت، محصوص برق و صفای، جمع آوری مالیات از کسانیکه از سابق به نسبت گریز از مالیات مدیون مانده بوده اند، افزایش در فروش تولیدات دولتی از قبیل معدنیات و غیره جستجو نمود. امکان دارد که اصلاح بیجک ها تطبیق دقیقتر نرخهای مستقل در گمرکات تا اندازه از دزدی محصولات گمرکی کاسته باشد. در عین زمان انفلاسیون جهانی و بلند رفتن نرخهای امتعه وارداتی نیز به بلند رفتن عواید گمرکی ممدواقع شده است.

هكذا توسعه حجم واردات خود زمینه ساز ازدیاد مقدار عواید گمرکی بوده میتواند. چون عواید حاصل شده در مراجع مختلف دولت به ثبت میرسد، مشکل است که در ابلاغ حجم آن از طرف وزارت مالیه به مقصد تبلیغ سیاسی مبالغه صورت گرفته بتواند، زیرا دولت مکلف و جوابگوست که تزئید عاید رایکایک قلمداد کند و صورت مصرف آنرا به مفتشین عندالموقع تصریح نماید. اگر ادعای مبنی بر ازدیاد عواید داخل خلاف حقیقت باشد، زود یادیر حقیقت آشکار میگردد.

۶- بگفته بانک جهانی در حجم صادرات افزایش بعمل آمده که بگمان اغلب این زاده بلند رفتن قیمت اقلام صادراتی به نسبت انفلاسیون جهانی میباشد. بانک جهانی به اینکه آبادولت در توسعه بازار صادرات و یافتن مشتریان جدید برای کالاهای افغانی نایل بکدام موفقیتی شده یا خیر، چیزی نگفته است.

قراری که دیده شده، مارکیتهای عمده صادرات افغانستان هنوز هم همان پاکستان و هند باقی مانده اند. تا زمانی که امارت در ساحه بین المللی بر سمیت شناخته نشود مشکل است بازار امتعه صادراتی افغانستان گسترش یابد و به تعداد معامله داران تجارت خارجی افزایش بعمل آید.

بانک جهانی در امور اقتصادی جهان یک موسسه فوق العاده مستعد است و اما در موضوع افغانستان در شماره مورد بحث این مبحث موضوعاتی رامورد تحلیل و مذاقه قرار داده که گرچه همه از اهمیت برخوردارند ولی کدام بهبودی در وضع زندگی افغانها رادریکسال گذشته منعکس نمی سازند.

ساده ترین شاخصی که رفاه اقتصادی ممالک را تمثیل میکند همانا تولید ناخالص داخلی سرانه (جی دی پی فی نفر) میباشد که در تشریحات بانک جهانی توضیح نشده است. اگر این شاخص از تأثیر تورم قیم پاکسازی شود پیشرفت اقتصادی رابه وجه نسبتاً خوبی به نمایش می گذارد.

اگر ارزشهای تمام امتعه و خدمات به نرخهای بازار که در جریان یکسال در داخل کشور تولید میشود جمع گردند، حاصل جمع حاصله تولید ناخالص داخلی را بوجود می آورد. در محاسبه تولید ناخالص داخلی بعضی اقلام از قبیل اجناس مستعمل، حسابات پولی، مواد ممنوعه و فروشات غیر قانونی آنها و تولیداتی که برای مصرف خود مولدین بدست می آیند و به منظور فروش در بازار، شامل تولید ناخالص داخلی نمیشوند.

بنابر آن تولید ناخالص داخلی مساویست به (تمام مصارف یکساله توسط کلیه مستهلکین بالای امتعه و خدمات) جمع (تمام مصارف سرمایه گذاران در توسعه اجناس سرمایوی از قبیل ماشین و افزار و فابریکه جات و لاری های باربری و عمرانات و امثال آن) جمع (تمام مصارف دولتی بالای اجناس و خدمات) جمع (صادرات خالص).

صادرات خالص عبارتست از تفاوت بین ارزش صادرات و ارزش واردات در یکسال. اگر این تفاوت مثبت باشد تولید ناخالص داخلی زیاد و اگر منفی باشد تولید ناخالص داخلی کم میشود، زیرا صادرات به تولیدات داخلی تعلق میگیرند و واردات منسوب به محصولات دگر ممالک می باشند.

ارزش تولید ناخالص داخلی نه تنها تابع مقادیر امتعه و خدمات است بلکه تابع قیمتها نیز میباشد. مثلاً در صورتیکه در مقادیر امتعه و خدمات در مجموع تغییری وارد نشده باشد و اما در قیمتهای آنها در اثر خرید و فروش افزایش رخ داده باشد باز هم می بینیم که حجم تولید ناخالص داخلی تزئید یافته، حالانکه در عمل در سطح زندگی مردم کدام بهبودی مشهودی وارد نشده است.

برای اینکه این معضله حل گردد تولید ناخالص داخلی ظاهری را از تأثیر تحول قیم پاک می سازند و تولید ناخالص داخلی واقعی را حاصل میکنند. در آن صورت گفته می توانیم که آیا اقتصاد کشور به مقیاسه یکسال معین انکشاف کرده یا به عقب رفته است. فرض شود جی دی پی در سال ۲۰۲۱ یک لک افغانی بوده و در سال بعدی به یک لک و پنج هزار افغانی ارتقاچسته است، در آن صورت گفته میشود که تولیدات ناخالص داخلی اسمی یا ظاهری در بین این دو سال پنج درصد زیاد شده، اما اگر در عین مدت سطح قیم (بشمول قیم

اجناس و خدمات صادراتی) هشت فیصد بلند رفته باشد، آنوقت تولید خالص داخلی واقعی که مثل پیشرفت اقتصادی پنداشته شده میتواند سه فیصد کاهش یافته است.

در چنین تحلیلات اهمیت اکثر نفوس را نباید نادیده گرفت. فرض شود که نفوس در سال ۲۰۲۱ به صد نفر میرسید و در سال بعدی به یکصد و دونفر. در آن صورت تولید خالص داخلی واقعی سرانه از ۷/۹ افغانی به تقریباً ۵/۹ افغانی پایین آمده و لذا در سطح زندگی افراد بطور اوسط کاهش بعمل آمده زیرا قوه خرید هر فرد کم شده می باشد. طبق گزارش بانک جهانی تولید ناخالص داخلی سرانه افغانستان در سال ۲۰۲۰ به ۵۰۸ دلار امریکا رسیده که این رقم طبق ادعای ملل متحد در سال ۲۰۲۱ به ۳۶۹ دلار تقلیل یافت. برای سال ۲۰۲۲ کدام رقمی در زمینه موجود نیست و از همین جهت است که بنده نشریه بانک جهانی را که بتاريخ ۲۵ جنوری امسال نشر شد، یک ممثل ناکافی و عجولانه می پندارم.

اگر نیک بنگریم می بینیم که سطح عاید سرانه به هر معیاری که باشد یک شاخصی است که از اهمیت زیاد بردارنی باشد، آنچه که مهمتر است مقدار و کیفیت امتعه و خدماتیست که عاید بالای آنها به مصرف میرسد. پروفیسر امارتیا سند هندی و پروفیسر محبوب الحق پاکستانی شاخص انکشاف بشری را طرح کردند که مرکب است از سه شاخص فرعی یعنی معلومات درباره عمر منتظره، شاخص تحصیلات و شاخص عاید.

شاخص انکشاف بشری یک اوسط هندسی سه فقره فوق الذکر میباشد. ملل متحد فهرست ۱۹۱ کشور را تهیه کرد و شاخص انکشاف بشری را بین صد و صفر قرارداد که در سال ۲۰۲۱ سویس با گرفتن ۹۶۲ بر هزار در صدر است و مقام افغانستان با اخذ ۴۷۸ بر هزار به درجه یکصد و هشتادم تثبیت گردید. بانک جهانی درباره اینکه آیا در مقام افغانستان درین اواخر یعنی در مدتی که طالبان رویکار آمده اند کدام تغییر مثبت و چشمگیری بوقوع پیوسته یا خیر، تبصره بی ندارد.

شاخص انکشاف بشری نیز مظهر بهبودی سطح زندگی مردم به نحوی که لازم است بوده نمیتواند. برای اینکه بهتر است فهم شود که تاچه اندازه یک ملت از نگاه اقتصادی و اجتماعی مرفه الحال میباشد ایجاب میکند که بالای یکعده متحولین دیگر نیز نظر اندازی صورت بگیرد که بکتهعداد آنها عبارتند از

۱- تولید، کیفیت و مصرف مواد خوراکی، ۲- مرگ و میر اطفال، ۳- درجه اوسطی تحصیل افراد تاسن هژده سالگی، ۴- مقدار محروقات و انرژی برای تولید و تسخین و پخت و پز در اختیار افراد، ۶- وضع عمومی حفظ الصحه و موجودیت دارو و طبیب و نرس، ۷- موجودیت آب برای آشامین و تنظیف و طهارت و اندازه سهولت برای بدست آوردن آب، ۸- داشتن وسایل عصری در خانه از قبیل رادیو، تلویزیون، تلفون، کامپیوتر، یخچال، موآشی برای سواری و حمل و نقل، بایسکل، موتور سیکل، تیز رفتار و لاری، سرکهای اسفالت شده شهری، سوپر مارکت، و غیره تجهیزات و سهولت های ضروری.

اگر یک گام هنوز هم جلوتر برویم باید تحقیق کنیم که تاچه اندازه از زندگی خود خوش و راضی هستیم. اکتشاف معلومات درین ساحه ایجاب میکند که از بکتهعداد اشخاص بطور نمونه مستقیماً پرسش بعمل آید. از ایشان پرسیده شود و آمار گرفته شود که ۱- تاچه اندازه از کاروبار و درآمد خود خوش و مطمئن هستند، ۲- تاچه اندازه وضع صحی شان قناعت بخش است و در دنمیکشند، ۳- آیا زندگی خانوادگی شان مطلوب شان واقع میباشد یا خیر، ۴- آیا در انتخاب همسر، جای رهایش، انتخاب شغل و خوراک و پوشاک و غیره تاچه اندازه آزاد میباشند، ۵- آیا دسترسی کافی به امکانات تحصیل به رشته های مورد علاقه شان دارند یا نه، ۶- آیا تاچه اندازه از شر آختتاف و دزد و دغل و کیسه بر و مامور و پولیس و وکیل و قضای و همسایه و کوچگی و دکاندار و سایر معامله داران و این و آن خود رادرامان می بینند ۷- آیا تاچه اندازه از احتمال انفجار غیر مترقبه در جاده های عبور و مرور خوف دارند و احساس مصونیت نمیکند، ۸- تا چه اندازه تفرقه نژادی و زدو خورد داخلی آنها را رنجور و متأدی می سازد، ۹- تاچه اندازه گزارشات (دنباله در صفحه پنجم)